

## سؤال : آیا انسستیتو پاستور مستقل بود از وزارت بهداشت

آقای دکتر معتمدی : مستقل بود رئیس هیئت امناء آن وزیر بهداشت بود، انسستیتو پاستور یک قانونی دارد مخصوص بخودش، قانون از مجلس گذشته و طبق قوانینی است که در دنیا انسستیتو پاستور هست. انسستیتو پاستور در زمان خودش خدمات های زیادی کرده بود و بخصوص تا اواسط سال ۴۰ بعد از آن بیک دست اندازه سائی افتاد و بال تازار رفت و گرفتاریهای است که باید کسی که اهل فن است بشناس بگوید که آنها چه هست ولی آنها هم خیلی خدمات های بزرگی دراز بین بردن طاعون و ساختم و اکسن و ایپدمیولوزی بیماریهای واگیر میکروبی در ایران کردند از آن مهمتر مرکز تحقیقاتی در ایران از نظر ما انسستیتوی حصارک رازی است که دکتر دلپی که وقتی بود در ایران دکتر رفیعی بعدها او و دکتر کاوه بسیار زحمت کشیده آنجا و از اساتید فن بودند آنجا که در دنیا ارزش دارد برای ما اینست که واکسن سرخ را درست کرد و اینها دکتر میرشم اینها کسانی هستند که سرشان پائین بود وهمه اش شسته بودند راجع به اینها چیزها کار میکردند و همه کارشناس هستند، اندوخته مالی هم هیچکدام از این راه ها پیدا نکردند اینها افتخارات ما هستند حقیقت اگر نگاه کنید افتخارات ما اینها هستند که زحمت کشیده اند هر کدام بنوبه خودشان من وقتی نگاه میکنم با اینها تماس داشته ام تمام عمر شان روی یک مثلا" پشه یا مگس کار کرده اند و اگر برای دنیا ایران مگس معنایی نداشت برای آنها خیلی معنی داشت و از انسستیتوهای بسیار موفق است بعد انسستیتو تغذیه را وزارت بهداشت این و آخر درست کرده بود که بیماریهای تغذیه پایه گذاری شده بود، دکتر حبیب هدایت در آنجا خیلی زحمت کشیده برای پایه گذاری آنجا بعد دوره لیسانس درست شد، ماستر و انسستیتو داشت نضج میگرفت که حالا معلوم نیست درجه وضعی است، انسستیتوهای دیگر خیلی هست، بعد وزارت علوم تشکیل شده بود بین این موضوع دعوا بود که اینها مال وزارت علوم است یا مال وزارت بهداشت است وزارت رتخانه یک چنین چیزهایی داشتند وزارت علوم بعد گفتند نه پس توی آن وزارت رتخا باشد که بر طبق قوانین وزارت علوم باشد رئیس هیئت امنایش آن وزیر مربوطه باشد وزیر علوم هم در آنجا به نشیند و آخر سر به اینصورت این مسئله حل شد

سؤال : شما چند سال معاون وزارت بهداشت بودید ؟

آقای دکتر معتمدی : من در حدود سه سال یا ۳/۵ سال و نیم ، با دکتر آموزگار آمد در کابینه منصور و بعد منصور که تیر خورد و هویدا آمد . چند وقتی در اوایل میگفتند که دکتر آموزگار ممکنست برو جای منصور را بگیرد چون ارشد است ولی بعد شد وزیر مالیه علتی هم که وزیر مالیه شد اینجوری که بمالگفته بودند نمیدانم حتما " خودش بهتر خواهد گفت یک لایحه مالیات بردارآمدی درهیئت دولت مورد بحث بود در کابینه منصور و دنباله اش بکابینه مرحوم هویدا کشید در آنجا ایشان خیلی اظهار نظر میکردند وکم کم شدند رئیس همین کمیته درست کردن این لایحه گویا بعد هم بهمان دلیل پشت کارش و دکترای حقوقی که داشت اینکار وزارت مالیه را هم بعدا " ایشان گرفتند بعد دکتر شاهقلی آمد جایش دکتر شاهقلی با صلح اولین پیوند وزیری بود از خارج از سیستم یعنی خیلی خارج از سیستم بود و باین جهت یک رآکسیونهاشی هم اوائل توانی وزارت خانه داشت .

سؤال : شاهقلی یعنی توانی آن گروه ایران نوین اینها اصلا" نبود .

آقای دکتر معتمدی : چرا بود عضو گروه مترقبی بود دیگر آنوقت روزی که مرحوم هویدا ، شاهقلی را آورد معرفی کرد من معاون بودم دیگر توانی اطاق وزیر بهداشی آمد یک آقائی داشتیم به اسم دکتر .... ایشان پا میشود مرحوم هویدا میگوید که من یک جوانی را آوردۀ ام تحصیل کرده و فلان و فلان جراح است واز خارج آمده وزیراست امیدوارم شما همه با او همکاری کنید آن مرد هم پا میشود مدیر کل بازرگانی وزارت بهداشی بود ، که گویا قرابتی هم به آیت الله کاشی داشته نمیدانم دامادش بوده یا جزء بستگانش بوده ، که خیلی هم نطراق بود و خوب صحبت میکرد میگوید که خیلی آدم خوبی آوردید الحمد لله از نظر قیافه که خیلی برخوردار است و با آن حالتی که خودش داشت و من فکر میکردم که شما که هر کسی را که دستتش را بگیرید صلاح مملکت را میداند ولی آخر ما در اینجا چندین سال بودیم اینهمه پیرمردها اینجا هستیم اینهمه آدم هست من نمیدانم که مملکت چه جوری تاکی بایستی این .....

## نوار ۲ ب

ما اینجا ما زحمت میکشیم باز از خارج بیاورید اینجا و فلان خوب مگر این آدمها چه بودند این دکتر مرشد اینجا هست شخص مسن تر، جوانترها یعنی مثل فلانی اسم من را برد اسم دیگران را برداشتند اینها هستند اینها را میشود گذاشت که از خارج میآورید ولی مادراین جا ولی بهر حال شما هر کسی بگذاردید ما با ایشان کار خواهیم کرد بعد مرحوم هویدا شروع به صحبت کرد و به شوخی این مطلب را گفت که خیلی مجلس را عوض کرد روحیه اش را، یک حالت تندي ایجاد شده بود گفت که والله اساس کار دنیا بر تبعیض است خداوند نگاه کن چکار کرده، به شما یک چنین نطقی داده بمن که نداده و به معتمدی این مورا داده و سر دکتر مرشد هیچ مو ندارد و نمیدانم فلان این چیزها گفت خوب تبعیض هست من چکار کنم و به این ترتیب مجلس را از آن حال انداخت که حالت تندي بود و گفت الحمد لله و دستش را هم گرفت و صحبت کرد.

سؤال : بنا براین دکتر شاهقلی شغل دولتی نداشت ؟ مطب داشت ؟

آقای دکتر معتمدی : هیچ از امریکا آمده بود مطب داشت بسیار مرد موفق بود در مطب.

سؤال : رشته اش چه بود ؟

آقای دکتر معتمدی : جراحی پلاستیک ولی دلیل نیست برای اینکه وزرای دیگر ما هم همه هیچ، اولین وزیری که تا اندازه ای در بهداشت وارد بود دکتر آموزگار بود که مهندسی بهداشت خوانده بود ولی خوب بهداشت پژوهشی رانمیدانست و قبل از او دکتر جهانشاه صالح که آشنایی پیدا کرده و دکتر ابراهیم ریاحی هم اواخر خیلی وارد بود ولی قبلی ها همه دکترهای طب بودند مثلًا دکتر لقمان الدوله بود که جراح بود دکتر راجی بود که جراح بود دکتر اقبال بود که متخصص بیماریهای عفونی بود، دکتر اقبال به بهداشت وارد بود برای پیشگیری.

زمان دکتر مصدق آقای دکتر ملکی شده بود متخصص پوست بود بهمین ترتیب آن دکتر یزدی که در زمان قوا مسلطه شده بود او یک مقدار روی سل قدیم آشنا داشت خیلی از این وزیرها .

سؤال : یکی از مسائل عمدۀ ای که مملکت داشت قطعاً " توى وزارت بهداری هم شما با آن روبرو بودید کمپیو نیروی انسانی در رشته های مختلف بود با این مبارزات و با این برنامه های سنگینی که شما داشتید مبارزه هائی که با امراض مختلف میکردید این نیروی انسانی را چه جوری تامین میکردید ؟

آقای دکتر معتمدی : سه تا مشکل برای ما بود یکی اینکه اول دکتر کم بوداین دکتری را هم که اگر استخدام میکردید این دکتری نبود که تحصیلاتش بسدرد وزارت بهداری از نظر پیشگیری بخورد و بدرد بهداشت بخورد و بعد نیروهای که به دکتر کمک کنند ، چون یک دکتر باید آنقدر تحصیل کند و خیلی کارهای جزئی که خودش نباید بکند ، باید خودش میکردد در صورتیکه ما با یستی کسان دیگری را پیدا میکردیم که آنها این کار را میکردند با دستور فنی دکتر ویک کارهای دیگر هم دروزارت بهداری پیدا شده بود از نظر سیستم که اصلاً احتیاج به دکتر نداشت ، متخصصین دیگری بودند که اصلاً احتیاج به دکتر نبود و برای همه اینها هم وزرای وقت و معاونی آنها گرفتاری داشتند . البته معاون برنامه دروزارت بهداری در زمان دکتر جمشید آموزگار پیدا شد قبل " اصلًا " برنامه ریزی نداشت یک برنامه یا دو برنامه قبل هم وزیر بهداری به یک معاونش میگفت و یکنفر هم داشتند از سازمان برنامه که قسمت بهداشت داشت یک رئیس داشت اینها با هم چانه میزدند بعد میرفتند سازمان برنامه با چانه و اینها یک پولی میگرفتند و هر طرح یک مجری داشت مثلاً " آبله را یکنفر بودیک برنامه برای خودش که خودش یک شاهنشاهی داشت برای خودش ' بیما ریهای واگییر یک کسی دیگر مسئولش بود با وزیر بهداری هم تماس نمیگرفت بعداً " میشد مجری طرح این اوایل برنامه های نمیدانم دوم یا سوم بود بعد اینها ادغام شد و وزیر مربوطه شد مجری طرح وزیر یک معاونی را گذاشت برای اینکار آن معاون هم خوب همه کارها را نمیتوانست بکند دیگر با زهم همینطوری امضاء ها آمد

پائین تا معاون طرح و برنامه پیدا شد که یک کسی باشد که فقط برنامه ریزی کند و برای فقط رفتن به سازمان برنامه که بگوید : آقا پول بدء میخواهیم مالاریا را ریشه کن بکنیم ، یا میخواهیم با بیماری فلان مبارزه کنیم ، کافی نیست که تو پول را گرفتی ، آدمش را از کجا میآوری کما اینکه برنامه های اولی که اینها پول گرفته همه آنها با شکست یا اکثرا" با موفقیت کاملاً روپرورد نشد برای اینکه نیروی انسانی تعلیم یافته نداشتند بعد فهمیدند که هر برنامه ای که ایجاد میکنند با پیشنهاد همزمان با آن پیش‌بینی نیروی انسانی اش بشود نیروی انسانی را از سه راه اینها درست میکنند یکی همزمان با طرح آموزش کوتاه مدت برای افرادی که بتوانند این طرح را راه بیندازند و بعداز بین اینها افرادی را انتخاب میکردند برای برنامه مدون تری که خودوزارت بهداری آنها را تربیت میکرد و اگر لازم بود که این اواخر با دانشگاهها تماس گرفته بودند که رشته های دیگری درست میشد که اینها میرفتند در آنجا مثلًا" برای آزمایشگاه نیروی انسانی هر کسی را میآوردند زیر درست کسی می‌یستاد کم کم لوله شور بود و بعد کم کم میشد کارمند آزمایشگاه بعد یک کاغذ میگرفت که من .... اینرا شروع کردیم به افراد سه تا شماهه تربیت کردن بعنوان کمک تکنیسین آزمایشگاه اینها وقتی که کار یادگرفته شده در این ضمن یک مدرسه وزارت بهداری داشت در تهران برای تکنیسین آزمایشگاه ، ما یکدفعه اینرا تقسیم کردیم به ۵ تا مدرسه در ۵ شهرستان یکی در بابل یکی در تبریز یکی در مشهد و اصفهان و یک جای دیگر و اینها شدند مدرسه تکنیسین یعنی بچه هایی که سابق گواهینامه کلاس ۹ میگرفتهند ۶ ماه میخوانند و گواهینامه کلاس ۱۲ میگرفتهند ۶ ماه میخوانند و بعد ۶ ماه تبدیل به دوسال شد و شد تکنیسین آزمایشگاه و هر سازمانی شروع کرد برای خودش از این افراد درست کردن بعد دیدند که اینها هر کدام یک الگویی میگذارند و الگوها متفاوت است بعد مجبور شدیم طرح و برنامه الگوها را همه را یکی بکنیم مثلًا" آنها یکی در ردیف بهیاری هستند که از کلاس ۹ میآیند کمک تکنیسین ها و فلان و فلان همه باید از نو بیایند و دوره هایشان را به بینند بعد از کلاس ۱۲ میآیند میشوند تکنیسین و ۲ سال باید درس بخوانند . اگر بخواهند بروند لیسانس بگیرند ، آنوقت خود وزارت بهداری سعی اش ، تا وقتی که من بودم ، سعی برای نبود که دوره لیسانس

ایجاد بکنند چون من همیشه عقیده داشتم وزارت بهداشت کارش آموزش نیست آموزش در حد فنی هست بالاتر از اینرا بایستی سازمان دیگری درنظر بگیرد البته آنها هم بایستی احتیاج مارا به بینند آنوقت درنتیجه با این ترتیب مدرسه کمک بهسازی مدرسه بهسازی که لیسانس بود بهیاری، پرستاری، مامائی، پرستاری مدرسه یعنی هلمس اسکول (مدرسه بهداشت) و آموزش بهداشت و سوشال ورکر (Social Worker) بوسیله خانم دکتر معارفی ایجاد شد در وزارت بهداشت دوره هایی که ایجاد کرده بودیم همه اینها مدارس فرعی بودو اوائل در تهران تشکیل شد بعد در تمام مراکز استانها درجه یک این مدارس تشکیل شد و مدرسه پرستاری همینطور.

سؤال : آنوقت اینها همه وابسه به وزارت بهداشت بودند ، آنوقت وضع وزارت علوم و نمیدانم دیگر موسسات اینها چطور شد ؟

آقای دکتر معتمدی : وزارت علوم وقتی که درست شد در ۱۳۴۶ ، در بهمن ۱۳۴۶ درست شد در قانونی که برند توشتند که همه آموزشگاه های عالی و بعده وزارت آموزش عالی این قسمتها که مربوط به تربیت تکنیسین رشته خودشان هست عملای بدمت وزارت خانه ها بود و نمیتوانست پس بگیرد بددهد به دانشگاه ها ، آنها هم سعی کردند اعتصاب کنند وصل به دانشگاه ها باشند ، دانشگاه ها هم چون تکنیسین نداشتند خودشان مدارس برای تربیت تکنیسین درست کردند و اینهم یک اشکالی شد که شما حتی در دانشگاه ملی داشتید . حالا اشکال کار وزارت بهداشت این بود که تکنیسین درست میکرد از سازمان برنامه پول میگرفت خرج میکرد تعهد داشتند که مطابق پول تحصیلشان آنجا کار کنند ولی آنها سازمان دیگر میبرد ، بیمارستان نمیدانم خصوصی ، شیروخورشید سرخ و هرکس دیگر بعد فشار آوردند که شیروخورشید سرخ و اینها و سازمان شاهنشاهی هم اینها هم خودشان تربیت بکنند هر کسی برای خودش تربیت بکند بعد بجائی رسیدیم که بازار این وضع پیدا شد ، ما سابق در وزارت بهداشت فرض کنیم ۱۱۰۰ نفر دکتر داشتیم ، ۲۵ سال پیش را میگوییم ، ۲۵ سال پیش یا بیشتر و ممکن هم بود ۵۰ تا پرستار داشتیم یا ۱۰۰ تا ماما داشتیم ولی این اواخر

پرستارها ، بهیارها یمان به ۶ - ۷ هزار تا رسیده بود همینطور مدارس پرستاری رفته بود بالا و چه دانشگاهها هم شروع کرده بودند برتریت کردن ، یک مرتبه بو مینگ ( Booming ) شده بود و برنامه ای که برای آخر ریخته بودند طوری بود که بتواند برای ۲۰ هزار تخت نرس و بهیار و پرستار و تکنیسین اطاق بیهوشی و نمیدانم مال چشم و تمام هابیلیتیش ( Habilitation ) یعنی نوتوانی اینها همه رشته های جدیدی بود که در ایران نبود ، کسیکه بیمار شد از جنگ برگشته معلول است اینها ول بودند سابق ولی حالا اینها را از سرنو باز سازی نمیکردند و همین مدرسه که به سرپرستی علیا حضرت بود و دکتر شیخ توی خیابان ژاله داير کرده بود این یکی از آن جاهای بود که بعدا "دست و پا سازی آنرا شیروخورشید سرخ در جاده پهلوی درست کرد ، برای ساختن اینکار روی این هدف خیلی بزرگ و عالی بود که من اخیرا " هم شنیدم که خیلی وضع سیستم فعلی .....

سؤال : اصولاً انتقادی که میشد آن موقع ها این بود که میگفتند که آقا دوباره کاری و سه باره کاری زیاد است و شما کارها را تقسیم کنید بین سه چهار دستگاه ، و این همه روی دست و پای هم میافتند مثلًا" وزارت بهداشت ، شیروخورشید سرخ داشتیم ، دستگاه خدمات اجتماعی داشتیم .

آقای دکتر معتمدی : این یک فلسفه و یک تزی دارد بسته به اینکه حکومت چه تزی را قبول کند میتواند اینکار را انجام بدهد هیچکدام دوباره کاری نبود مثلًا" نبود که مثلًا" یک جائی بروی که دو تا بیمارستان ساخته باشند از دو سازمان و مریض توی آنها نباشد و کار نداشته باشند و بگوئیم که این یکی بیکار است پس آن یکی چراست ، توجه کردید سازمان برنامه که پول اینها را میداد میدادند اگر به یکجا سازمان برنامه یا بنگاه حمایت مادران و کودکان پسوند میداد به آن یکی دیگر نمیداد ، اینجوری بود برنامه ، توجه دارید این بود و من خودم شخصاً " عقیده شخصی خودم است که همیشه دفاع می کردم هر وقت و میگفتم بهیچوجه من الوجوه جلوی اینها را نگیرید هرچه بیشتر باشد این سازمانه

هر کدام قوی باشد در نت ورک ( Network ) سیستم مملکتی کامپنیشن ( Competition ) رقابت ایجاد میشود اگر همه را بگوئید باید زیرچتر وزارت بهداشت و وزیر بهداشت، استاندارد می‌آید پائین، ( شبکه ) میشد یک دولت خدماتی که در مالک سوسیالیستی هست، یعنی میروند آنجا که هیچ جای انتقاد نمی‌ماند در صورتیکه البته حقوق وزارت بهداشت کمتر بود، حقوق شیروخورشید سرخ بالاتر بود، سازمان شاهنشاهی بیشتر پول میداد بعضی از دکترها دو سه جا کار میکردند اوائل، پرستارها هم در دو سه جا کار میکردند ولی همه اینها لازمه شروع کار بود و نیروی انسانی کم داشتیم الان هم فکر میکنم بهبیچوجه من موافق این نیستم در دنیا اشی که هر دو تاسیستم هست سیستم فکری من که سیستم فکری آزاد و پرایوت اینتر پرایز ( Private Enterprise ) است صلاح باشد که یک چنین کاری کنیم . مملکت ایران اگر بخواهیم به آن صورتی که من فکر میکنم باشد با پیشنهاد هرکسی برای خودش البته قوانینی باید باشد مثل " در تمام این اتفاقاتی که میافتد از نظر قانون اساسی وزیر بهداشت مسئول بود ، وزیر بهداشت ضمانت " بزرگترین صدارا و ویس ( Voice ) را در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در هیئت عالیش داشت ، در شیروخورشید سرخ داشت میتوانست نظارت کند ، شیروخورشید سرخ اصلاً رفته بود به کارهای درمانی به یک صورتی ولی آن یک اساسی بود که به اینصورت پایه گذاری شد که شما بیایید . یکی از بزرگترین خدمات دوران پهلوی انجمن‌های بهداشت بود اولین انجمن بود که تشکیل شد .

### سؤال : انجمن‌های بهداشت

آقای دکتر معتمدی : بعد خانه انصاف و عدل پهلوی اینها درست شد طبق یک قانونی که گذشت میباشد گفت که اصل و هدف این فکر راهم دکتر جهانشاه صالح گذاشته و او گذراند اینرا بنظر من چنین می‌آید خوب نمیدانم بعد در زمان دکتر ابراهیم ریاحی هم پشتش گرفته شد این بود که هر شهری برای خودش یک انجمن بهداشت و منتخب بودند ، انتخابات میشد یکی از طرف وزارت بهداشت بود ، یکی از طرف دیگر آنرا نمیدانم که تغییرات مختلفی کرد و پولی

که وزارت بهداشت میداد برای درمان و چیزهایی که مریضخانه ها توی آن شهر  
میکند کارهای درمانیش تابع این انجمن بود خوب پول دولت هم میرفت در آنجا

سؤال : اعضای انجمن از کجا انتخاب میشدند یا مسئولیتشان چه بود

آقای دکتر معتمدی : مثلاً یکنفر می باستی از آموزش و پرورش باشد یکی از وزارت بهداشت بود که مدیرکل یا رئیس بهداشت بود ، انجمن شهر بود ، انجمن ایالتی بود و انتخابی بود یا نه نمیدانم اینها .

سؤال : مطی بودند .

آقای دکتر معتمدی : همه مطی بودند ، اینها حق داشتند بودجه را رسیدگی و تصویب کنند ، بودجه از دولت بصورت گرانت اید ( Grant Aid ) می آمد با اینکه در قالب معین شده بود آنها حق داشتند بالا پائین بروند بیشتر بدنهند یا کمتر بدنهند قراردادی بگیرند که خریدرا چه جوری کنند ، از سیستم دولتی در آوردند که دیگر گرفتار این چیز نباشد این باعث شد که مردم دست اندر درکار امور محلی شدند ، توجه کردید چه می گوییم ، و شروع کردند بگویند خوب یا روهه هست که می آید توی درمانگاه و اینهمه خدمات و اینها میگیرد ، واکثر آن مجانی بود یا رو دوا را دم در میریخت میرفت من یادم هست که رفته بودم سازمان شاهنشاهی یک درمانگاهی در شمال کنار جاده از بیرون کاشی زرد است مازندران هم باران بود پرسیدم اینها چه هست که آنقدر زرد است یک تکه از ساختمان گفتند مردم می آیند اینجا کپسول و اینها که به آنها میدهند بیشتر کلروما یسین که زرد است اینها همینجا پاکت را بازمیکنند میریزند ولی آن چیزی که یا کلیسم است که به او تزریق میکنند اینرا میگویند ( وا ، یا آمپول پنی سیلین که میزند آن را دوا میدانند بقیه را همینطور میریزند میروند چون پول هم نمیدهند برایش و نمیدانند چه هست ولی وقتی اینکارهارا که اینها کردند قانون که گذشت و گفتند ۵ ریال از هر مریض بگیرید این ۵ ریال هارا مرتباً جمع کردند شروع کردند بیمارستانهارا تجهیز کردن و کسانیکه

اضافه کار میکردند پول میدادند به فلان وضع و درمان را در شهرها آورده بala و خیلی هم خوب عمل شد و من از کسانی بودم که وقتی که به معاونت رسیدم تا آنوقت‌گویا ۱۵ - ۲۵ تا شهر که قدرتی داشت، انجمن تشکیل داده بودند، فشار آورده و تمام استانها را سعی کردیم که همه شهرستانها یعنی ۱۵۶ شهرستان که نزدیک ۱۰۰ تا انجمن تشکیل شد این یکی از چیزهای خیلی اساسی بود در این انجمن‌ها نماینده شیروخورشید سرخ هم بود و آنجا هایکه شیروخورشید خودش یک آزادی داشت و تابع انجمن نبود و درآمد شیروخورشید هم از آن پول تمیز با لاتر بود، آقای دکتر حسین خطیبی رئیس شیروخورشید سرخ یک نفوذ قابل قبول و خیلی شدیدی داشت روی این انجمن‌ها و انجمن‌ها خوب کار میکردند بعد گزارشاتی به اعلیحضرت دادند که ارزشیابی کردیم و بیمارستان شیروخورشید سرخ خیلی بهتر کار میکند، بیمارستان وزارت بهداشت از همه بدتر است بعد یک دستوری صادر میشود از دربار در کابینه مرحوم هویدا در زمان دکتر شاهقلی که بیمارستان‌های وزارت بهداشت را بدنه در شهرها آنجا یکه دانشگاه دارد بد انشگاه و آنجا که شیروخورشید سرخ است به شیروخورشید سرخ، وزارت بهداشت فقط بکار پیشگیری و بهداشت پردازد و فقط در مراکز استان یکجایی که لازم است یک بیمارستان نمونه داشته باشد که بتواند بدیگران آموزش بدهد و برای کار خودش و اینها، این یکی از آن موارد بود که ممکن بود اشکال پیدا بشود و یکی از آن موارد خیلی بزرگ بود من یادم نمیرود که من آنوقت رئیس دانشگاه اصفهان بودم شاهقلی وزیر بود مارا خواست من بودم، دکتر تسلیمی از تبریز و دکتر نهادی از پهلوی شیراز و مثل اینکه از مشهد کسی نبود، آنروز چرا دکتر سیاح بود، ما آمدیم تهران و جلسه کردیم به شاهقلی هم اول گفتم که یک چنین چیزی و فلان و منهم شروع کردم و قبلاً هم اورا دیده بودم و گفتم صلاح تو اینست، شانس آوردی من اگر جای تو بودم دو دستی همه اینها را میدادم فکر میکرم که اقلاً مسئله درمان از تو دور بشود چون کار بهداشت کار اصلی است ولی در جلسات دیدم که یک خورده گرفتاری ایجاد کردند برای خودشان اینها و ما یک بیمارستانی بود که همین جور گرفتیم همینطور که گفتند دکتر مسیح دانشی را معین کرده بودند که بیاید و این چیزهارا یک بیک پیدا کنند و استانها را یک بیک تحويل بدهد و صورت جلسه کند و اینها، ابواب جمعی و پوش

واینها را ، این یکی از بزرگترین قدمهای بود که برداشته شد و دست و زارت بهداری باز شد برای کارهای بهداشتی که بعداً "دباله اش در وزارت بهداری خیلی عظیم تر شد و وزارت دیگر هم که وزارت رفاه اجتماعی ، بود جزء آن شد و باز دوباره از سرنو یک گرفتاریهای دیگر ایجاد شد که من دیگر در جریان نبودم اینهم یکی از مسووهای (Move) بود که در آنوقت انجام شد ولی انجمنهای بهداری درنتیجه فدرتش بیشتر شد ، قادر تر شدند ، متوجه تر شدند و با انجمن شهر و استان هم همکاری خوبی داشتند این یکی از کارهای خیلی خوبی که در آن زمان شد و میباشد دبالت را میگرفتند و کم کم در خود انجمن استان و شهرستان ادغام شدند این بود چون مردم هم به درمان اعتقاد داشتند و پیشگیری که اینها میکردند . از جمله چیزهایی که در آنوقت بود یکیش این بوده یکی دیگر این بود که در کابینه آموزگار یعنی در وزارت آموزگار ما توانستیم ایشان را بقبولانیم که شما مدیرکلی که در استان میگذارید مدیرکلی باشد که تخصص بهداشت داشته باشد دیگر اگر اقلام بهداشتی را دیگر نمیتوانید یک کسی که دکتر جراح است یا درمانگاه دیده یا فلان دیده بگذارید که بهداشت استان و همه چیز دست او باشد ، ... و او قبول کرد و از زمان او بود که تمام احکام برای کسانی بعنوان مدیرکلی صادر شد که درجه تخصص بهداشت داشتند و یادم هست برای کرمانشاه دکتر شجاع معظمی را گذاشت یک دکتر معظمی بود که بتول گفت همکلاس ما بود در کنکور میخواست قبول بشود برادرزاده دکتر معظمی نایب رئیس مجلس بود برادر دیگر معظمی، شجاع نظام .

سؤال : اینرا که در زمان آموزگار میگوئید در زمانی که وزیر بهداری بود .

آقای دکتر معتمدی : بله ، وزیر بهداری بود، برادر دیگر دکتر معظمی شجاع نظام بود، این دکتر معظمی ما که همدوره ما بود خیلی جوان روشنفکر و خوبی بود با آن دکتر معظمی بهم میزنند اسم خودش را عوض میکند ، میکند شجاع از لقب شجاع نظام استفاده میکند اینرا هم بعنوان توضیح عرض کردم . آنوقت ایشان میروند در گرگان دکتر آموزگار برای بازدید در آنجا با دکتر شجاع که رئیس

بهداری گرگان بود تماس میگیرد . ایشان هم چون مرد روشن و قبله" هم روشنفکر بود و اینها صحبت‌هایی با او میکند دکتر آموزگار از او خوش می‌آید، می‌آید تهران و میگوید من اورا میخواهم بفرستم کرمانشاه آنجا رئیس بگذارم اورا، گفتم کا رخوبی میکنی' فلانی رفیق منست ولی آن تعهد مارا چار میکنید مثل اینکه یادم می‌آید که اول بعنوان رئیس اداره کل میخواست اورا بفرستد ولی بعدا" بعد از اینکه دوسال مارفتیم این شد مدیرکل چون لایق اینکار بود یا دکتر امینی را داشتیم که تازه از خارج آمده بود و دیپلم بهداشت‌گرفته بود در رضائیه بنم گفتند خوب اورا بفرستیم برای رضائیه مدیرکل نداریم' گفت باید برو آنجا کار بکند و این چهارتا بیمارستانی که اعلیحضرت دستور فرمودند زودتر دائرش بکند اگر افتتاح کرد مابه او مدیرکلی خواهیم داد' گفت چه روزی حاضر می‌شود یارو هم گفته بود نمیدانم ۲۸ آذر یا آخر آذر این تو تقویم نوشته آخر آذر دکتر آموزگار روی میزش بعد در حدود چند روز قبل از آن من را صدای کرد گفت معتمدی این رفیقت که گفتی برو آنجا بنم گفته فلان روز حاضراست من فلان روز میروم آنجا گفتم پس اجازه بدھید من تلفن کنم تلفن کردم آنجا گفت حاضر نمی‌شود ، یکماه دیگر ، آموزگار من را خواست با عصبانیت و فلان که چرا بنم قول داده ، بمن میگفت یکماه دیگر ، من که از او نخواسته بودم که اگر این جوری بخواهد مدیرکل بشود بدرد ما نمیخورد بعد به او تلفن کردم خودش هم تماس گرفت یکخورده هم توب و تشر رفت و اشکالاتش را گفت که سرما یخندان اینطور شده فلان کس را آوردیم و فلان طور شد و یکماه دیگر یک چند وقت عقب انداخت و دوباره با هم در معیت آموزگار رفتیم آنجا سرما هم بسود زمستان هم بود آن درمانگاه و بهداشت آنجارا دائز کردیم و بعد به او مقام مدیرکلی داد چون متخصص بهداشت بود اینهم یکی از کارهای بود که در آنوقت بنیان گذاری شده بود و توانست سطح بهداشت مملکت را ببرد بالا .

سؤال : یک نوع آماری لابد هست ، من نمیدانم اینها خاطرتان هست یا نه تعداد تختخواب بیمارستانها که در ایران از ۴۰ - ۳۰ سال اخیر چقدر بود چقدر بود و چقدر شد ؟

آقای دکتر معتمدی؛ همه تمام تختخوا بها، و تاریخچه اینکه تختخوا بها چند تا بود و هر برنامه به چند تا باید برسد همه اش هست من ارقامش را حفظ نیستم تمام اینها و بیشترش دست وزارت بهداشت بود. و بعد تختهای خصوصی در برنا مه پنجم تمام کوشش این بود که تختهای عمومی دست مردم بیشتر بشود، بخش خصوصی واين بود که اينهمه بيمارستانهای خصوصی باز شد و قرضهای که به اينهاد دادند و حتی دکترهای که آمده بودند هر چند تا و با همديگر يك تيم درست گردند آنها پول دادند و اينها توانيستند درست گنند که اساس پزشكی نوين ريخته شد بواسطه همین برنامه ها بود ديگر، برنامه ها اتفاقاً "اين ايده مال دکتر شاهقلی بود يکخورده برايش حرف درآوردند ولی برنامه خيلي صححی بود لان وقتی که آدم نگاه ميکند اگر اينرا هميظور ادامه ميدادند توی هراستاني، هراستاني، مرکز شهرستانی، يك هسته کوچکی از کارخصوصی ايجاد شده بود کسی که متمكن تر بود یا امكان داشت میتوانست برود آنجا و سطح بهداری را آورده بالا، سطح درمان را آورد بالا، اين قدمی بود که برداشته شد چون اگر شما همه را بخواهيد يك جور درست گنید هيچ وقت درست نميشود و ما در يك مملكتی هستيم و مملکت های دیگر فرق داریم، مردم ما موقعاتشان بالاتر است تفکر مسان هم تفکر مصرفی است و تفکر بهتر داشتن است درنتیجه با يستی اين روش باشد ولی اگر يکوقت به بینید، چون يك وقتی باز دستور آمده بود که مطالعه کنیم که طبر و درمان را مثل انگلیس ملی کنیم، گزارشاتی نوشته شد از هر طرف دادند و اين چيزها اعليحضرت هم مطالعه گردند گويا بعد دستور دادند که اصلاً "از اين فکر منصرف بشويد چون درآمد ملی ما آنقدر نیست، باضافه درآمد ملی تنها كافی نیست نیروی انسانی ما آنقدر نیست، مردم موقع دارند درمانگاه در روستاها باشد، ما دکترش را نداریم ما آنوقتی که از ايران آمدیم بیرون تعداد دکترها يمان در حدود ۱۴ هزار یا ۱۳۵۰۰ نفر دکتر در ايران بودند، در اول دوران پهلوی اصلاً "دکتر تحصیل کرده شاید ده یا ۲۰ تا بیشتر نبود در دانشکده پزشكی که درست شد و قانونی شد و طبیب مجاز شدند که گفتم در جلسه قبل، دانشکده پزشكی تهران که درست شد سالی ۶۴ نفر بیشتر که تربیت نمیکرد بعد شد به ۲۰۵ تا در هزار و سیصد و بیست و خورده ای این بعد از چند وقت شد آنقدر ماما اواخر که میآمدیم برنامه ریزی کردیم برای اینکار آنوقت که من وزیر علوم

بودم که میبايستی میزان بازده پزشکی ما به سالی سه هزار تا برسد آنوقت یادم هست بررسی کردیم بعداز نمیدانم ۲۰ سال یا ۱۵ سال بعد ازاینکه به سه هزار رسید تازه با افزایش جمعیت ما به جای خواهیم رسید که هر ۲۰۰۰ نفرمان یک دکترداشته باشد ، آنقدر خرج داشت ، در صورتیکه ما تعداد فارغ التحیلها یما به ۱۱۰۰ نمیرسید به ۳۰۰۰ که خیلی طول میکشید یعنی هر برنامه ای که میریختی ۶ سال بعد اولین محصولش درمیآمد . پس چنین کار آسانی نبود . این بود که وقتی من خودم وزیر علوم شدم اولین کاری که کردم ۷ تا مدرسه پزشکی درست کردم در صورتیکه قبله "اصل" مبارزه بود وهمه هم میگفتند آقا مدرسه پزشکی مگر میشود اینجوری باز کرد بایستی همه چیز وجود داشته باشد تا بشود گفتم میتوانید دانشگاه تهران بعداز ۵ سال تازه سه تا استاد تشریح دارد .

سؤال : خوب یک ایرادی که میگرفتند مثلًا همین که شما وقتی باندازه کافی استاد ندارید آزمایشگاه ندارید لوازم ندارید چه جوری میتوانید یک دانشکده ای تشکیل بدھید ؟ شما الان خودتان میگوئید مثلًا چندتا دانشکده پزشکی دستور دادید درست کنند آیا واقعاً محصول اینها بدرد میخورد خوب بود یا نه ؟

آقای دکتر معتمدی : خدمتت عرض کردم که دانشکده پزشکی مشهد ، شیراز ، اصفهان ، اهواز ، تبریز چه جوری درست شد ما دانشکده هایی که دستور دادیم درست شد صدرجه بهتر از زمانی بود که آنها گفته بودند درست بشود به شهری دستور دادیم که اقلًا ۵۰۰ تخت دارد ، پاتولوژیست دارد جراح دارد بیماریهای داخلی همه را دارد و معلم برای علوم بیسیک ( Basic ) را دارد فقط چیزی که ندارد فیزیولوژیست است و تشریح بیولوژی اینها هم یک اصولی است که معلم های دیگر ما هم یک تعدادی که بازنگشتی شده بودند میرفتند و آنها درس میدادند یک تعدادی دیگر هم میرفتند ، ساعات درسها زیاد نبود ، میرفتند آنها درس میدادند بر میگشتند آنوقت ماریوایز ( Revise ) کردیم اجازه دادیم که این دانشگاهها خودشان برنامه شان را براساس سازمان بهداشت جهانی بنحوی ترتیب بدهند که دکترهای ما بدرد ایران بخورد چون این اواخر

دیگر دانشگاه پهلوی نصف فارغ التحصیل‌ها یش برای امریکا بود ، نصف بیشترش یعنی طوری تربیت می‌شدند که یک امتحان disciplinary میدادند می‌آمدند امریکا و بعد هم امریکا می‌مانندند ، انگلیسی هم خوانده بودند و در سیستم تحصیل هم برای درمان هم آماده شده بودند ولی از آنها می‌پرسیدی که مالاریا در ایران چه هست کجا هست نمیدانستند یا کم میدانستند در صورتیکه هدف ما هدف دکتری بود که همانطوریکه در همه ممالک هست امریکا را در نظر نگیریم امریکا و انگلیس ، فرانسه و آلمان را ، جاهای دیگر را در نظر بگیریم که چه جوری نیروی انسانی درست می‌کنند و اینها به این ترتیب و آن جاهایی که من گفته بودم تصویب شده بود در آن زمان در شوری تصویب کردیم یکی برای سنندج برای دانشگاه کردستان ، یکی برای کرمانشاه بود برای دانشگاه رازی ، یکی برای همدان بود برای دانشگاه بوعلی ، یکی برای کرمان بود برای دانشگاه کرمان ، یکی برای رشت بود ، دانشگاه رشت که با آلمانها درست کرده بودیم که خودم رئیس ایرانی شورای عالی این مدرسه بودیم رئیس آلمانیش هم وزیر علوم سابق آلمان بود منهم که وزیر علوم سابق دولت خودمان بودم ، خدمتمن عرض کنم یکی به شیروخورشید سرخ ، شیروخورشید سرخ همه جا شروع کرد به مدرسه درست کردن و در تهران هم داشت و پهلوی تهران همانجا دکتر میداد با یادنی صورت که به آن یکی دادیم یکی دیگر هم بود بدانشگاه پهلوی اجازه دادیم که یک دانشکده پزشکی دیگری بتواند درست کند و آنهم در نظر گرفت که در یک شهر دیگری که یادم نیست الان ، و شروع کرده بود ، آقای دکتر فرهنگ مهر در آنجا دانشگاه جندي شاپور هم شروع کرده بود که ساتلایت کوچکی درست بکند که می‌توانست علی‌عوام پایه اش را در اهواز یاد بدهد بفرستد برای کارهای بالینی ، همه این اجازه ها مستلزم این بود و پول را دولت مرحوم هویدا تصویب کرد از بودجه دولت فی الفور در اختیار من مقداری گذاشت یادم هست سه میلیون تومان که تقسیم کردم بین این دانشگاهها که بتوانند وسائل اولیه شان را بگیرند که در بودجه سال بعد تصفیه اش کنند و اینها هم دانشجو قبول کردند والحمد لله که حالا بعضی ها سال سوم و چهارم هستند بعضی هایش را من رفتم ساختمنها یش را دیدم در حال ساختن آزمایشگاهها یشان ، تجهیزاتشان را مثلًا در رضائیه دکتر ارفع که رئیس شد از دانشکده بهداشت بود ، هم در رضائیه و هم در

کرمانشاه و هم در همدان روسای دانشکده های شان را از اساتید دانشکده بهداشت بودند با دید بهداشتی اینها دانشجو را از سال اول عوض اینکه ببرند مریضخانه مبیردند تا روستا توی درمانگاه روستاهای اطراف شهر و از آنجا کلینیک را یاد میدادند به اینها یعنی آپروچ ( Approach ) عوض شده بوددید عوض شده بود .

سؤال : یک پروژه ای در ایران یک موقعی بود و میخواستند این طبیب هارا مثل طبیب های چینی طبیب پا بر هنر میگفتند یا چه میگفتند ، میخواستند آنها را آن جوری درست کنند .

آقای دکتر معتمدی : خدمتمن عرض کنم که رفیق ما دکتر رهنما ، مجید رهنما که وزیر علوم شده بود بعد که شروع بکار کرد گفت که رفته بودیم این طرف آنطرف و مطالعه کرده بودیم بعد بعرض والاحضرت اشرف رسانیده بود و بعد بعرض شاهنشاه گویا که ما با یستی نیروی انسانی درست کنیم در زمان کوتاه تر و از مردم عادی آن نیرو را بگیریم و اینها که تربیت شدند بفرستیم برای همان دهات ، کسی که با او کار میکرد آقای دکتر شفائی بود رئیس یک دسته ای بود که چهار جلد هم کتاب چاپ کردند که این چیزها را نوشته بودند به این کلفتی دلائلشان هم از نظر دیدشان صحیح بود یعنی آن چیزی که نمیتوانستند فکر کنند این بود که این مدارس را هیچ وقت نمیشد در خود تهران تشکیل داد ، این مدارس باید میرفت در همان دهی که ایشان میگفتند و تشکیل میشد از جمله خودش فرماندار یک جائی بود یک دهی بود در لرستان که من رفتم آن برنامه را دیدم در معیت والاحضرت اشرف مثل اینکه رفتیم و خودشان یا علیا حضرت یاد نیست ، یادم هست که در آنجائی که بیاده میکردند صحیح بود ولی آوردن در تهران در نزدیک شمیران درست کردند و از سال دوم اعتصاب کردند افرادی که انتخاب شده بودند بعضی هاشان دخترهای وزراء و استادان دانشگاه و اینها بودند این که بعدا " نمیرفت در ده حسن آباد کار بهداشتی بکند که بعد اعتصاب کردند ، ماهی دوهزار تومان هم که آنوقت خیلی پول بود و به اینها میدادند باعث سرو صدای جاهای دیگر شده بود بعد خودش مجبور شد هر روز برود با

اینها صحبت بکند که اعتصابشان را بر طرف کند . که قطعاً " اگر از خودشان بپرسی اشکالاتش را حالا بهتر میتواند درک بکند و بگوید . دکتر شفائي هم در اینکار آشنایی داشت و او هم میتواند توضیح بدهد" اینست که آن برنامه از همان اول با کسانیکه دست اندر کار آموژش پزشکی بودند شکست خورد ، برای دانشکده پزشکی دوتا ایده هست یک ایده اینست که آدم همه چیز را داشته باشد مثل امریکا و یکدفعه بباید پایه گذاری کند و چند میلیون دلار پول به او بدهند که سال اول بجهه هارا توی دانشکده دیگر بفرستد و بعد ببایورد و شروع بکار بکند یک روشی است که نوول انجام داد ، زمان دوگل دانشگاههای پاریس شلوغ شد و آنرا تقسیم بر ۱۲ - ۱۳ شعبه کرد که شد ۱۲ - ۱۳ دانشکده پزشکی یا ۷ تا یا ۸ تا نمیدانم چندتا شد رویهم همان یک هسته بود ، چطور میتوانید اینکار را بکنید؟ به بعضی جاها یک رشته داد به بعضی جاها نسبت به بعضی جاها فلان ماده را نداشتند ملوم بیسیک ( Basic ) نداشتند همینطور گرفتاری بود تا کم کم بعداز چند سال درست شد خانم گاندی وقتی که نخست وزیر بود در دفعه اولش همین گونه تلگرافات میآمد از استانها که آقا ما دانشکده پزشکی میخواهیم، فلان میخواهیم اینطوری که من اطلاع دارم که با چندین تلگراف به هر استانی توانست هرجا که مریضخانه داشتند دانشکده درست بکنند ، مریضخانه های آنجارا هم بعضی ها را من دیدم در استانهای هند در یک سطحی بود که از بعضی مریضخانه هایی که در ایران در شهرستانهای درجه ۳ میدیدیم هم از نظر وسائل و امکانات پائین تر بود ، ولی درست کردند و بعد از چندسال ۷۵ - ۸۰ تا همینطور هم در برزیل یادم است اینکار را کردند ولی یک چیزی یاد نمیروند که هیچوقت در ساختن دانشکده پزشکی یا هر دانشکده دیگر ، حتی دانشکده فنی هم که بخواهی بسازی شما روز اول نمیتوانید بدون داشتن استادان اوپتیموم ( Optimum ) نیروی اوپتیموم بگیری ، باید از چیز کوچک شروع کنیم ببایدیم بالا شما که از اول دانشگاههای تهران یا دانشگاه ملی را دیده بودید و شهر تهران نیروی انسانی داشت اگر یک معلم نمیآمد یک کسی دیگر را میگفتی بباید درش را بدهد . درست است؟ ، در جا های دیگر چون نمیتوانستی آدم پیدا کنی ولی این اواخر پیدا شده بود مثلاً فرض کنید که استادی بود که میآمد اینجا بازنیسته شده بود میآمد به شهر

خودش میخواست زندگی کند دا وطلب شده بودند مردم و پولهاییکه مامیدایم بهتر بود ، امکانات بیشتر بود ، جوانها راما رفتیم از خارج آوردیم من افسرادي را خودم دردانشگاه اصفهان گرفتم از فوق لیسانس ها بردم فرستادم خارج بورس را دادم، فوق لیسانس گرفتند ، دکترا گرفتند آمدند در هر رشته ای ، از سالی که من رئیس دانشگاه اصفهان شدم دونفر فارغ التحصیل چه از تهران یا از هرجای دیگر بود میگرفتیم که نمره خوب داشت و با بورس میفرستادم خارج مثلا" در فیزیک سالی دو تا میفرستادیم بعداز چهار سال که گذشت سالی دو تا من همیشه بزرگش داشتم به این ترتیب تا وقتی که من بودم هم رفتن، بطوری شده بود که این او اخر میآمدند میدیدند که معلمین فیزیک دیگر کم نداریم حق التدریس را دیگر همه را از بین بردم و اینها هم ۵ سال دیگر میشدند هر کدام کسی و میرفتند بدنبال رشته خودشان استمرار در یک ریاست دانشگاهی یا مدیریت دانشگاهی که اخیرا" شایع شده بود باعث میشد که این برنامه ها تداوم پیدا کند وهمه هم شروع کردند این برنامه را پیاده کردن، اینست که هیچ گرفتاری نداشت و مثلا" دکترهای بهدارهای را که در زمان آقای دکتر اقبال تشکیل شدو پایه گذاش هم مرحوم دکتر اقبال بود بتدریج آماده کردند و مدارس بهداری تشکیل شد چون مدارس بهداری شدند مدارس مقدماتی ، بهدارها را چکار کردند ؟ بچه های کلاس ۹ را گرفتند و چهار سال درس با آنها دادند و فرستادند به دهات و بعدها ۸ سال گفتند بیا شهر دانشکده پژوهشی به نشین ، بدون علوم پایه ای که من و شما تحصیل کردیم ، قبل از آن هم که همه اش طبیب مجاز داشتیم، پس شما نمیتوانید صبر کنید برای ساختن یک مملکت که همه چیز را از اول داشته باشید حتی دانشگاههای که دموکراتها در آذربایجان درست کردند و بعد سعی کردند از اتریش و اینطرف آنطرف فیزیولوژیست و اینها بیاورند که بالاخره پایه نگرفت و مجبور شدند باز از داخل تهیه کنند و از داخل استخدام کنند و این آموزش عالی در حقیقت از زمانی شروع شد که انقلاب آموزش شد، حالا من از وزارت بهداری پریدم به آموزش عالی راجع به آموزش عالی بعدا" صحبت خواهیم کرد ، در این مورد از دانشکده پژوهشی پرسیده بودی و از پژوهشکها وضع به این صورت بود ولی باید گفت که در درمان مملکتی سهم شیروخورشید سرخ را سهم سازمان شاهنشاهی را در دورانی که هر دو فعال بود باستی باندازه وزارت بهداری داشت ،

خیلی زحمت کشیدند .

سؤال : خیلی انتقاد از این جور دستگاهها میشد .

آقای دکتر معتمدی : برای اینکه این انتقادها مثلاً "فرض کنید من میخواستم برویم توی آن سیستم دیگری میخواست که توی این سیستم بوده بیرون بیاید این اتفاق میافتد و هر کسی هم سعی میکرد یک آمپایر ( Empire ) درست کند اوضاع غریبی بود مثلاً" فرض کنید شیروخورشید سرخ من میدانم چه جنگ و دعواهای داشت میخواست برای خودش یک وزارت بهداشت باشد درست مستقیم دوایباورد .

سؤال : درست همیشه انتقاد همین بود .

آقای دکتر معتمدی : بعد دلیلشان هم این بود که به بینید ما وضع بیمارستانهای خیلی بهتر است ، وقتی در قوانینی که داشتند دست آنها باز بود ، پولت آزاد بود کسی از شما نمی پرسید ، قانون محاسبات نبود ، خوب راحت تر میتوانی کار بکنی دیگر ، یعنی کسی نرفته بود آن تو ارزشیابی کند و به بینید چه خبر هست نمیخواهم بگویم کوراپشن ( Corruption ) و چیزی بود ولی خوب خیلی کارها کردند چون امکانات مالیشان خیلی وسیع تر بود چون اگر پول نمیداشتند کاری را هم شروع نمیکردند و این اواخر همه پولهای سازمان برنامه بود که آنها میگرفتند .

سؤال : در موقعی که مثلاً زلزله میشد یا از این اتفاقات میافتد این کار عده را شیروخورشید میکرد دیگر ؟

آقای دکتر معتمدی : نه شیروخورشید کمکهای اولیه از نظر چادر و اینها را میکرد یکی از بزرگترین زلزله های ما زلزله دشت قزوین بود که مرحوم دکتر ریاحی وزیر بهداشت بود من تازه از امریکا آمده بودم و همان رئیس پیشگیری بودم به من گفتند که شما بروید جهان آباد یک دهی است در بوئین زهرا . در زلزله

بُوئین زهرا کوهک که از بین رفته بود و کوههای خرقان و آنجاها ، من بُوئین زهرا رفتم کمپ بُوئین زهرا را درست کردم ، اصلاً وقتی که زلزله آمد هرگزی برای خودش ، من یادم هست که اتوبوسها می‌آمدند ماشینها از شهر می‌آمدند میدانم پتو می‌ورد ، چیز می‌ورد ، تقسیم میکردند هیچ حساب و کتابی نبود یک آدمی بود که مثلًا" ده تا پتو گرفته بود، سابق توخانه اش یک لحاف هم نداشت آنوقت سیستم من خودم در آن فیلد ( field ) کار کردم و بودم ، اگر از ابراهیم ریاحی که وزیر بهداری بود پرسید یکروز آمد آنجا همه جا را دیده بود دیدکه توی صف ، من غذا را اینها طوری ترتیب داده بودم که همه کارگران سر ساعت و آنها فیکه کار میکردند با ما سر ساعت معین می‌آمدند توی آشپزخانه غذا می پختند هرگزی توی صف میایستاد غذا میخورد دکتر ریاحی دید که منهم توی صف ایستادم جلوی من یک کارگر با همان لباس ، من خودم هم ایستادم ، ریاحی آمده بود پرسید که کی رئیس اینجا هست من از وسط صف خارج شدم که من را دکتر ریاحی نمی شناخت و گفتم من هستم کاری داشتید ، گفت من فلانکس هستم وضع را برا یش شرح دادم بعده " که با هم آشنا شدیم گفت من اصلاً هیچوقت ندیده بودم که کسی اینجور سیستم بددهد واينجور کار کند و من در موقعی که آنجا بودم سال ۱۳۴۲ بود چیزی ندیده بودم از شیروخورشید سرخ در منطقه جهان آباد جای دیگر شاید بود هرگز یک منطقه ای را میگرفت همکاری میکرد ولی شیروخورشید سرخ کمکهای اولیه را میداد بعداز آن شروع کرد به فراهم کردن چادرها و فلان و این چیزها برای امداد ( Emergency ) مخصوص و خوب هم بود ولی با همه این احوال عمل بهداشتی را وزارت بهداری انجام میداد ، در آوردن جنازه و دفن کردن و نمیدانم به مجروهین رسیدگی کردن و آب و صابون دادن ، همه اینها عمل بهداشتی است . شیروخورشید کارهای درمانی و امدادی را میکرد آنوقت دکترهای بهداری هم گاهی تجهیز میشدند میرفتند و این سوابق قابل تفکیک نیست ولی باید گفت که سهم وزارت بهداری را نبایست نادیده گرفت شیروخورشید سرخ هم این اواخر خیلی مجهز بود ، هلیکوپتر داشت ، بی سیم داشت ، اصلاً ما که خبر نداشتیم ولی آن بی سیم داشت وزارت بهداری هم خیلی سعی کرد سیستم بی سیم داشته باشد که اطلاع پیدا کند ، البته صرفه اقتصادی برای مملکت نداشت در حقیقت با یستی بی سیم را یک سازمان داشته باشد

و فوری به سازمان دیگر اطلاع بدهد و به شیر و خورشید سرخ هم باید اطلاع بدهد اگر ما یک دستگاه در وزارت کشور متروپلیسیم قوی داشتیم دیگر ما مور شیر و خورشید سرخ که با آن ده میرفت از آنجا بوزارت کشور میگفت که به شیر و خورشید بگوئید که اینجا من فلان چیز را دیدم، او گزارش میداد، این نمیشد سیستم ولی شیر و خورشید برای خودش یک چنین چیزی داشت، هلیکوپتر داشت این اواخر استطاعت مالی خیلی قوی داشت حتی بیما رستانی که در خلیج فارس در آنطرف خلیج در ابوظبی درست شده بود که اینها بالاخره دادند دست شیر و خورشید سرخ که بتواند از طریق قانون خودشان آنجا امکانات لازم را داشته باشد از نظر قانون دولتی نمیشد، قانون محاسبات نمیشد، و منهم موافق قانون محاسبات هستم این قانون محاسبات در مملکت خوب اشخاص نمیشود باید به یک ناحیه حسابی بشود برای اینکه خیلی گشاد هم نمیشود کار کرد.

سؤال : امروز خیلی خوشحالم که آقای دکتر معتمدی که از رجال شناخته شده فرهنگی و بهداشتی ایران که مدتها وزیر آموزش عالی بودند و مدتی بخصوص در سالهای خیلی بحرا نی ایران ریاست دانشگاه را داشتند ، صحبت و گفتگو با ایشان داشته باشیم و میخواهم شروع صحبت را با سوالی از ایشان بکنم که از آقای دکتر قریشی کردم چون آقای دکتر معتمدی در کنگره اول و کنگره دوم ریاست کنگره را بعده داشتند ، آقای دکتر بفرمائید .

آقای دکتر معتمدی : سوالاتتان را من نفهمیدم چیست و سوال را بیان نکردید .  
سؤال : سوال بندۀ این بود که آیا می‌شود گفت که تجربه حزب رستاخیز در ایران نشان داد که بین ایده مشارکت اصیل مردم و جامعه و قاطبه مردم و حکومت سلطنتی یک تضادی وجود دارد که رفع آن تقریباً "غیر ممکن است و چنانکه اطلاع دارید و شنیده اید آقای دکتر قریشی معتقد بود که این تضاد را از بین برده بشود .

آقای دکتر معتمدی : والله اگر شما برمبنای آنچه که گفتید این یک اصل قبول شده است ، بحث در این موضوع مع الفارق است یعنی اگر گفتید که این امر ثابت شده ، دلیلی برای آن نباید آورد و فکر نمی‌کنم که تجربه حزب رستاخیز از نظر زمانی کافی بوده که این امری که شما به آن نتیجه رسیدید یا از نظر آن چیزی که در دنیا گذشته است و به آن نتیجه ارزش بابی کرده اید و به آن نتیجه رسانیده اید ، رسیده باشد ، حزب رستاخیز ملت ایران مدت‌ش کافی نبود و دریک دوره بحرا نی هم بیداشده بود و موقعی که مطلب داشت پا می‌گرفت که گرفتا ریهای دیگر بین المللی مزید برعلت شد و برعلیه آن دست بدست هم دادند و الا ممالکی که حزبی در تمام دنیا هست و همیشه هم ممالک خیلی پیشرفتی مثل روسیه ، مثل ممالکی که دم از سویا لیستی میزند و ممالکی که دم از تک حزبی میزند این سیستم در آنجاها هست و توانستند سرکار را بشنند چون میخواهند بنفع مردم کارکنند . در هیچ مملکت تک حزبی مشارکت همه جانبی دیده نمی‌شود . تجربه است که در طول مدت مردم باید بدست بیا ورنند ، کما اینکه چند حزبی هم مشارکت نبود و اگر این خوب نبیود ، اینرا اثبات نمی‌کنند که دلیل دیگر هم و تجربه سی ، چهل ساله ما هم کافی بوده که ما از آن فکر برگردیم . چون این اولین باری بود که وارد این تجربه شدیم ، یک زمانی اقلًا "پنج سال میخواست تا این بتواند خودش را به یک جائی برساند که آیا میتواند در خودش بمندویا انشعاب پیدا کند و دو حزب بشود یا چند حزب بشود و میشد که از یک حزبی در طول زمان در اثیر پورش افکار مختلف ، چند حزب یا چند رشته مختلف از آن بیرون آورد و من این مدت تجربه را کافی نمیدانم طول زمانش هم کافی نبوده برای اینکه این تجربه حاصل بشود تا الان ما قضاوت بکنیم . خودم چون اعتقاد داشتم و اولین بار بود در عمرم که وارد حزب شدم . نکته‌ای برخلاف مصالح مملکت ایران در این حزب نبود ، حالا نحوه برداشتن از نظر داخلی یا بین المللی

چه بوده ، آن بحث جداگانه است .

سؤال : منظور من هم همین بودکه "اقعاً" نظر شمارا به بینم ، همانطورکه اطلاع دارید شاه فقید درکتاب پاسخ به تاریخ ، تشکیل حزب را یکی از اشتباہات مهم اوآخر حکومت سلطنت تلقی کردند شما میفرماییدکه این نظر صحیح است یا اینکه باز تائید میکنید که هیچ روش نیست که اگر فرصت بود و تاریخ اجازه میدادکه این حزب نقش خودش را ایفاء بکند ، میتوانست که عامل مثبتی باشد .

آقای دکتر معتمدی : نظر اعلیحضرت درکتابشان بعقیده من یک محکمه تاریخی بوده از زمان ، و نظر قاطعی نمیتوانست باشد برای اینکه زمان کافی نبود تا پرو رش فکری ایجاد شده باشد چون دگمی (Dogma) علیه آن ایجاد نشده بسود .

میباشیستی علیه آن تفکر یک دگمی ایجاد بشود و حرکتی که ایجاد شده بود ، حرکت علیه حزب رستاخیز نبود . البته ازنظر تاریخی شما میتوانید فکر بکنیدکه آیازمان برای تشکیل این حزب کافی بود ، آیا نحوه اش صحیح بود ، البته ازنظر تاریخی شما میتوانید صحبت کنید و شاید فکر میکردیم که چند حزبی بودن بدنبیست و حزب ها داخل همیگر میشند و بقول فرنگی ها ، مرز (Merge) میکرند و بعداً "هم میگفتند که ما شدیم یونیون (Union) یک دسته برای یک حزب و یک مقصدو یک هدفه این یک رشد سیاسی داخلی تاریخی است که شما می بینید که بعضی اوقات دو حزب بهمیگر این پیوندند و یا از هم انشعاب پیدا میکنند . اینست که من نظر اعلیحضرت را درکتاب خودشان بعنوان یک محکمه تاریخی تلقی میکنم .

سؤال : خیلی اتفاقاً "این صحبت جای خوبی است که گفتگوییمان را بگردانیم به تحولات سال آخر . در یک جمله که فرمودیدکه عوامل خارجی و عوامل دیگری دست بهم دادند و نگذاشتند که این تجربه تک حزبی با آن جائی که باید برسد ، برسد . حالا بنده میخواهم اینرا مربوط بکنم به یک بررسی از دلائلی که موجب سقوط شاه فقید شد و آنرا فراهم کرد خیلی خوبست که فعلاً "از کلمه انقلاب و یا فتنه از هردو صرف نظر بکنیم و یک اనالیزی از این بکنیم . بنظر جنابعالی اگر بشود پنج دلیل یا چهار دلیل ، یعنی دلیل اصلی برای سقوط حکومت گفت جنابعالی چطور این عوامل را ، اولاً" چند عامل را میدانید و خیلی ممنون میشوم که اینها را بترتیب ارجحیت بفرمایید و اهمیتی که دارند بیان بفرمایید .

آقای دکتر معتمدی : من نحوه تفکرم را روی جامعه شناسی مردم ایران میگذارم و جامعه شناسی مردم ایران را اینطور پیش خودم ، پس از این اتفاق ، انانالیز کردم و به این نتیجه رسیدم که جنبه تذکر مردم همیشه درجهت منفی است ، مثل رسانه های گروهی دنیا همیشه اخبار منفی را اگر اندیسمان میکنند و اخبار مثبت را نادیده میگیرند ، جامعه مردم درجهت نفی و نفی موضوع را راحت تر میتوانند قبول کنند و حتی میتوانند آنرا بزرگتر کنند و بقول معروف اگر اندیسمان کنند . حالا وقتیکه جنگ روانی شروع

بشود و منافع عده در نظر گرفته شده باشد ، میتواند این منافع از این طریق وارد عمل بشود ، همینطور که دانشگاهها مطالعه میکنند جو اعم مخترفرا ، جامعه ایران را هم دشمنان ایران مطالعه کردند و سایلی برای حمله باین جامعه در موقع لزوم برای خودشان پیش بینی کردند و کسی هم اگر بخواهد منکر این امر بشواد آسانست و کسی هم که بخواهد آنرا قبول بکند آسان است برای اینکه فحوى عمل نشان میدهد و ما می بینیم هر روز به چه صورتی در می آید . ثانیا " جامعه وقتی افکارش باین ترتیب آنلوده شد خود جامعه مریض می شود تک تک آنها خوب اند ولی جمعش مریض می شود . شما نمونه این جامعه را درسن خودمان ، که سه بار دیدیم که یکی جامعه هیتلری را دیدیم که مردم آلمان با آن تحصیلات و آن اطلاعات و با آن جامعه بسیار پیشرفته با چه حکومتی سروکارداشتند و چطور با غرور اینکار را انجام دادند و میلیونها نفر را کشتندو دنبی را بخون غلطاندند . بعد نشستند و فکر کردند و پوزش طلبیدندو یا راه دیگری را انتخاب کردند . جامعه یکوقتی مریض می شود در اثر هدایت های غلط . من نکته اصلی حرکت بر علیه سیستم وقت را اینطور میدانستم . در طول تاریخ ، سن من از شهریور ۱۳۲۵ ببعد نشان داده که آنوقت ما جوان بودیم و در دانشگاه بودیم درجهت حرکت مخالف ، همه بچه ها حرکتشان ، حرکت مخالف سیستم بود و بعدهم بالاترهم که آمدیم همیشه دیدیم که حتی در دستگاه دولتی و یا شوراها هم که می نشستیم ، اگر یک پوزیسیونی بود و موقعیتی بود و یا پیشنهادی بود ، آنها که طرف منفی پیشنهاد را میگرفتند بیشتر روش فکر و باصطلاح خودشان را لیدتر میدانستند و جامعه هم آنها را بیشتر مورد قرار میداد . بنابراین من اولین موضوعی را که شما بفرمائید بترتیب الام فالام بگذارم اینست . دومین علت را هم نفع دول خارجی می بینم همانطور که اعلیحضرت در کتاب خودشان دو شرکت نفتی را در تظر گرفته بودند . بنده یادم هست در کنفرانس را مسر نمیدانم سال ۱۳۴۹ یا ۵۰ بود وقتی که آن وقت همه روساء شرکت نمیکردند و ۸۷ نفر از روساء دانشگاهها بودند و عده آنها زیاد نبود و ۴۳ نفر از وزراء بودند در حضور علیا حضرت در کاخ اعلیحضرت رضا شاه فقید در رامسر انجام میشد . در آنجا اعلیحضرت فرمودند که مخبرین خارج شوند و ضبط صوت هارا هم قطع کردند و یک مقدار یعنی نیم ساعت یک ساعتی با ما صحبت کردند به گله گزاری کردن ، ما آن روز نفهمیدیم که گله گزاری چه هست ولی وقتی که موضوع را در خارج با هم بحث کردیم معلوم شد نظر این بود که ما الان داریم در کار نفت اقداماتی میکنیم و منافع خیلی ها در خطر است و اگر چند شرکت نفتی تصمیم بگیرند اقداماتی را بکنند کافی است با ۲۰۰، ۳۰۰ میلیون دلار مملکت و یا سیستمی را از بین برنده مگران که مردم مملکت آگاه باشند و متعدد باشند در مقابله آنها قرار بگیرند و حتی گله گزاری کردند از یک کشور دوست ایران که نظرم نمی آید ولی فکر میکنم که شاید امریکا بود ، گویا اطلاعاتی در اختیار شان قرار گرفته بود که اگر بفرض شاه ایران از بین برود ، یا بصورتی از بین برنده و عملی انجام بدهند که نتیجتاً " ایشان

میگفتند انسان نمیتواند حتی بدوست خودش هم اعتقاد و اعتماد داشته باشد، این مطلب را من شنیدم و بعد در کتاب آنرا خواندم که با زده اطلاعاتی را که بعده "بعد از اتفاقات ۵۷ و ۵۸ منتشر شدو من توسط روزنامه ها و افراد مختلف دیدم، به این نتیجه رسیدم که رل اصلی را در این قسمت میباشد قدرت‌های خارجی و یا اگر دولتها نبودند قدرت‌های که منافعی در دست داشتند آنها انجام دادند که دولتها مجبور بودند که آن قدرت‌ها را حمایت کنند و از این جهت منجهات سوم و چهارم و پنجمی را من در نظر نمی‌بینم . بقیه عوامل ، شما به هر نقطه که بخواهید دست بزنید و در هر حکومتی و هر سیستمی هرچه بگوئید آنقدر نکات در آنها هست که مساوی همی‌من معاذه است که مردم می‌چینند . مثلاً فرض کنید بخواهید بگوید که ارتشاء ، هیچ دولتی نیست در دنیا که ارتشاء در آن نباشد . میخواهید بگوید پارتی بازی ، هیچ دولتی عاری از این نیست ، یکجا در حزب است و یک جای دیگر میگویند در ریکماندیشن ( recommendation ) است و همه بهمین نحو . و ممکن است یکنفر در یک وقتی ریکامند بشود ولی بعد باید لیاقت خودش را نشان بدهد . اگر هم افرادی که ریکامند شده بودند ، لیاقت نمیداشتند مملکت ایران که نمیتوانست اینقدر پیشرفت کند . خودم را بعنوان نمونه مثال میزنم والبته بادم هست که وقتی سرکار آمدم بعنوان معاون وزارت بهداشت که آقای دکتر آموزگار وزیر بهداشت بود ، در کابینه منصور ، یعنی مرحوم منصور ، یکروزی بین ما برخوردی ایجاد شد و من قهر کردم و رفتم منزل ونیا مدم چونها دوست خودمان دکتر آموزگار کار کردن کار آسانی نبود ، بعد مرا خواست و رفتم پهلوی ایشان بعد از دوشه روز و گفت چرانمی‌آمیز گفتم والله شما در یکی از جلسات نحوه بیان‌تان طوری بود که مثل اینکه موافق با شما نیستم ، منظورم این مطلب نیست و منظورم مطلب دومی است که حالا بیان میکنم او میگفت : بین همه افرادی که اینجا ریکامند شدند و خودم لیست افراد را دارم در حدود ۶۰ نفر ، چهار نفر را انتخاب کردم که یکی از آنها شما هستید ، کسی نه توصیه شمارا کرد و از هر کس هم که راجع به شما پرسیدم ، خوب گفتند . بعد من شما را انتخاب کردم پس معلوم میشود که بشما اعتقاد دارم ، این باعث خوشوقتی من شد . خوشختانه این موجب شد که من اولین استپ ( Step ) سیاسی خودم را برداشت و حال آنکه نه توصیه بود ، در حد خودم البته ، و اگر خوب کار نمیکردم از جریان میرفتم بیرون ، و اگر خوب کار نمیکردم می‌آمدم بالا و اگر بدکار نمیکردم میرفتم پائین ، بعد که من رفتم کنار ، ایشان دوباره مرا صد اکردن ، بدون اینکه کسی توصیه کرده باشد ، مرحوم هویدا مرا بعد خواست برای ریاست دانشگاه اصفهان ، که موضوعی است جداگانه و من منظورم اینست که اگر بحث برای پارتی بازی باشد ، این همه جا هست و بالفرض اگر شما یامن یا ایکس یا ایگر ک رئیس دانشگاه یا رئیس دولت یا رئیس یک سازمانی بشود ممکن است ده نفر آدم را بشناسد ، نفر یا زدهم و دوازدهم را از رفیقش میپرسد که او کی را می‌شناسد که توصیه بکند . پس این توصیه و اینها که میگویند اینها

هیچکدام نمیتواند دلیل باشد .

سؤال : یعنی بعبارت دیگر جنابعالی رد میکنید این نظر را یعنی این چیزی که در مجموع میگویند فساد ، نقش مهمی در این تحول داشت .

آقای دکتر معتمدی : نه خیر نداشت ، هر وقت قرار باشد که شما سیستمی را عوض کنید میتوانید مثل آن دلکی که چرک میکنند و میتوانند همه چرکها را از تماام روی بدن جمیع کند و بروی سینه بیاورد و بگویید که به بینید که بدن تان چقدر چرک دارد ولی وقتی بخواهند چرک را کیسه کنند ، چرکها از بدن زدوده میشود .

سؤال : آقای دکتر میدانم که جنابعالی خیلی با وجود اینکه شخص بهداشتی هستید و بیشتر به کارهای آموزشی اشتغال داشتید ، راجع به نقش روحانیت یا آخوندها و شیعه گری اطلاعات خیلی جالبی دارید و قبل از اینکه این مصاحبه را شروع بکنیم صحبت هائی با هم میکردیم که نشان میداد شما واقعاً " چقدر وارد هستید ، میشود گفت که در تجهیز افکار عمومی علیه حکومت مرحوم شاه آخوندها نقش اصلی و موثری را داشته اند یا اینکه باز هم میفرمایید که اینرا باز هم باید در چهار چوبی که گفتید در نظر گرفت . هر اطلاعی که راجع به این موضوع داشته باشید واقعاً " برای این پروژه تحقیقی تاریخ بنیاد خیلی موثر خواهد بود .

آقای دکتر معتمدی : من قسمت دوم نظرم را که تحت عنوان منافع خارجی عنوان کردم حالا منافع خارجی برای حفظ ابزار کار میخواهد و همه کس میتواند ابزار کار باشد . اگر شما توجه بکنید به تر آقای پروفسور حامد الگار مال دانشگاه برکلی که سهم روحانیون را در انقلابات ایران نوشته است تازمان پهلوی با اینکه او نا خودآگاه میخواست که آگاهانه دفع از روحانیون بکند اما نا خودآگاه تمام مطالب را جمع آوری کرده و نوشته است . چون اکثراً ما دکومانهای خارجی را بیشتر ملاک عمل قرار میدهیم علی الخصوص که یک کسی که نویسنده است از موافقین سیستم مذهبی فعلی باشد و از طرفا را آقای آیت الله خمینی باشد و کتاب برای آنها نوشته باشد و شرح حالت را بزبان انگلیسی نوشته باشد . در کتاب او کاملاً خواهید دید که چه سهمی را روحانیت سیاسی در انقلاب ایران یا شورش های ایران یا بلوهای ایران داشته است حال اهمی اینها را به بینند از زمان فتحعلی شاه تا با مروز از آن وقتی که باب شده است که رساله بنویسد و چاپ کنند . چون چاپ از زمان فتحعلی شاه بود و رسالات هم از آن زمان نوشته شده و قتل از آن همه اش استشهاد و فتنی بود و رساله از آن زمان ببعد بوده است و هر کسی که نوشته است بصورت چاپ سنگی بوده است . وقتی که شما نگاه بکنید به تمام اینها باین نتیجه میرسید که روحانیت سیاسی میتواند وسیله خوبی باشد برای حفظ منافع . ممکن است آنها آگاهانه برای خودشان باشند ولی نا خودآگاه برای دیگران کار بکنند و قضیه آن پولی را که زن یکی از مهاراجه های هندی به ارث گذاشته برای توسعه امر شیعه در نجف ، اینرا در کتاب ایشان بخوانید که همه هم میدانند ، اینها خودش یک گوشه زنده است از تاریخ ایران و یا آن بازی آیت الله شیرازی در قضیه تنباکو که وقتی نگاه میکنید ک

چنین استشہاد اصلاً وجود ندارد از طرف آقای آیت‌اله شیرازی ازنجف وکسی هم ندیده و بوسیله آن یک بلواهاشی را بعلل خاصی ایجاد کردند و بعد با آن رنگ سیاسی دادند که رنگ سیاسی هم داشته و باین صورت در آوردند. درست همان چیزی را که در آنوقت میدیدید که در منزل ناصرالدینشاھ یا زنش یا کافتش غلیان نمیکشیدند و میگفتید که آیت‌اله فلان حرف را زده است، مدرسال بعد، هشتادسال بعد در زمان محمد رضا شاه پهلوی شما دیدید که مستخدمش یا وزیرش این حرف را از قول یکنفرمر دیگر زده است و این یک کپیه است بعد از چندین سال از یک ورقی از تاریخ به . ق دیگر . بنده یک نکته را که گفتم این بود که گفتم روحانیت سیاسی ، چون برای خودمن روحانیت یک معنایی بنام روحانیت دارد، یک مورد سیاسی دارد، اینها که الان سرکار هستند با حربه سیاسی و روحانیت را بعنوان یک امر سیاسی میشانند. من از وقتی که بدنیا آمدم تا وقتی خودم را شناختم و از خانواده مذهبی هم بودم ، همیشه روحانیت را به معنای روحانیت میدانستم ، آن چیزی که رابطه است بیین شخص و خدای خودش و مذهب خودش پس در بحث‌ها این دورا از هم تفکیک بکنیم ، روحانیت سیاسی همیشه سیاسی است پس وسیله است وهمه حربه‌های سیاسی را از دروغ و دروغی و تزویر و حرف را گفتن و حرف دیگر را عمل کردن بکارخواهد برد تا به نتیجه برسد . حالا شما بخواهید از این موضوع نتیجه گیری بکنید و به بینید چقدر اینها سهم داشتند ، از داخل این فکر میتوانید به بینید و وقایع مثل سینما رکس راحا لا که خودشان محکمه کردند و در روزنامه کیهان هم نوشته اند و آن پسرهم آمده و شرح داده است که از کی پول گرفته و از کجا آمده و چطور شده که این موضوع اظهر من الشمس شده است ، یا واقعه میدان زاله ، استواری که لباسهارادرست کرده بود و آن زنی که مردم در خانه اش رفتند و لباسهایشان را عوض کردند و لباسهایی که می‌پوشیدند و از در میرفتند به خیابان که بعد این استوار و آن زن را بعنوان زن هرجائی تیرباران کردند . بعد از طرف همین سیستم این‌ها همانوقت جزء برشنامه بود که بعد ایک آنها را از بین برند . حالا چه شخصی اینکار را کرده ، پیدا بود که یک حقیقتی دارد این موضوع و آن حقیقت چیست ؟ کی پول آنرا داده و سرخ از کجا است ، یا حساب جاری فلان آیت‌اله یا پسرش یا دخترش چندین میلیون ، ده - میلیون پول داشته باشد ؟ که هنوز او آیت‌اله هم نیست ، کسی هم نیست وهمه شما میدانید و نوشته شده است این مطلب را هم باید دید که از کجا پول آمده است ، آیا روحانیت حق دارد این پول را در خیابان برای بلوا بکاربردو یا در امر هدایت مردم ؟ اگر در تفکر شان هدایت مردم عبارت از کشت و کشtar باشد خوب نقشه فکری آنها همین است . حالا چه شخصی آنها گفته وکی این پول را داده من نمیدانم و باید آنرا پیدا کرد ولی من فکر میکنم که سهم اساسی را اینها یعنی روحانیت سیاسی در ایجاد بلوا ، در روزهای آخر داشت که من بعد از اینکه مصاحبه آیت‌اله خمینی را در روزنامه لو موند خواندم اولین بار و آنوقت رئیس دانشگاه تهران بودم متوجه شدم و اولین باری

هم بود که اعلام کرد که میخواهد جمهوری اسلامی درست بگند قبلاً "هم من کتابها یعنی را خوانده بودم دوکتاب داشت یکی حکومت اسلامی بود و یکی هم کاشف الغطیاء و این دوکتاب را من خوانده بودم و از محتوای آن من تفکر او را میدانستم و فکر نمیکردم که این تفکر با آن روحیه دانشجویانی که من آنوقت در دانشگاه میشناختم اصلاً" تطبیق بگند و حرفهایی در آن کتابها بودکه اصلاً" با سیستم تفکر دانشجویی زمان که من میدیدم فرق داشت ولی در عرض یک مدت زمان کوتاه ، آن موج مرض روانی دسته جمعی که جامعه شناسی جمعی گفته بودند مثل همان چیزی که در آلمان و در ایتالیا وجاهای دیگر پیدا شده بود که اگر اسم بخواهیم ببریم زیاد است ، در آنجا هم پیدا شد مثل همین انقلاب فرهنگی چین ، و اینها نشان میدهد که آنها با یک حربه و با یک وسیله خواستند بیایند جلو و آمدند و وسیله آنها همان تهیج مردم بود و افکار مردم تهیج شده بود و هرچیز را مردم میگفتند که مثلًا" آتش زدن حیا بان را اعلیحضرت دستور داده است . پس افکار طوری شده بود که هرچیز که منفی بود قبول میکردند . راننده خودم که من خودم رئیس دانشگاه بودم و راننده وزیر بود که هردو - سه راننده آمده بودند پهلوی من میگفتند که مأموریت دیدیم که اسرائیلی ها با هلیکوپتر آمده بودند در میدان ژاله واژ بالا همینطور زدند . این تفکر راجزکسی که در کره ماه ، عکس خمینی را به بینند ، افکار دیگری نمیتوانند اینرا قبول کند ، پس این مسس هیستریا ( Mass Hysteria ) است که مریض میشود و این یک مطلب جامعه شناسی است .

سؤال : آقای دکتر خیلی خوشحالم از این تفکیکی که شما قائل شدید بیان روحانیت سیاسی و غیر سیاسی . حالا من میخواهم از جنابعالی این سؤوال را بکنم . در اینکه این روحانیت سیاسی میتوانست رشه بدهدوهم رشه بگیرد و چیره خسواری بگند در اینها که با هم اتفاق نظردادیم چه شد که شخص شاه که منابع مادی و منابع دیگرش خیلی قویتر و وسیع تر بود در آن سالهای آخر حکومتش نتوانست که این آخوندهای سیاسی را با خودش داشته باشد یا بصورت خرید آنها یا پول دادن به آنها ، بنظر شما چه موجب شد که این کنترل را از دست داد آیا این یک چیز عمده بود یا اتفاقی بود و آیا اشتباهاتی دولت کرد که موجب شد که این کنترل را زدست دولت خارج بشود .

آقای دکتر معتمدی : آخوندها وقتی سیاسی شدند ، آخوند سیاسی قابل خریداری است و قیمتش بالا و پائین میرود . موقعیت زمانی راهم در سفر می گیرد ، یکوقت می بیند که زمان با این طرف است ، امثال مختلف را شما می بینید ، نطق های آقای فلسفی را گوش بفرمایید در زمان اعلیحضرت فقید ، که مسجد مجدد میرفتند و بنوارهایش هست و همه دارند . نطق های دوران دکتر مصدق ایشان را گوش بفرمایید و نطق های زمان آیت الله خمینی ایشان را علیه مصدق ، همه اینها را گوش بفرمایید ملاحظه میکنید

که این یکی از نمونه ها است ، مثل دیگر ، که اسم بردم ، منظور خاصی از اسامی نداشت ، افراد دیگر هم همینطور اند و قیمت آنها بالا و پائین میروند و "ضمنا" وقتی که دیدند که یک قیمت در یک موقعیت بصلاح آنها نیست قیمت را عوض میکنند و میروند به آنطرف و یا میروند در زیر یک حبابی که از راه دیگر و بصورت دیگر در بیایند . مثل همه مردم سیاسی که پولی هستند ، آنها که در این کاتگوری ها قرار گرفته اند ولی نمیشود همه را به یک چوب زد . من چون آشنازی زیادی به این امور ندارم و آشنازی بیشترم در زمینه خواندن کتابهای مختلف زمان مشروطیست است و همچنین کتاب آقای حمیدالگار است و سایر اطلاعاتی است که در این زمینه ها از روزنامه و مجامع مختلف که حرفهای گفته میشود و اطلاعاتی در اختیار گذاشته میشود و بخصوص از افرادی که خودشان درسیستم آخوندی بودند و حالا منافع شان کمتر شده و آمدند خارج یا فامیلیهای آنها در خارج این اطلاعات را در اختیار میگذارند ، ونتیجتاً " من مطلع شده ام .

سؤال : ضمن سوال بند و در جواب این سوال گفتید که چقدر مغایرت بود بین افکار آخوندی و افکار غربی یا مدرن طبقه جوان ، جنابعالی که رئیس دانشگاه تهران بودید که بزرگترین دانشگاه ایران بود و سیاست این دانشگاه هم مهم بود ، چه دلیلی می آورید که این جوانهای با اصطلاح چیز فریفته یکنون تبلیغات خیلی وسیع آخوندها شدند ، آیا این فریفتگی اصلی بود یا بازهم این یک اقدام تاکتیکی دسته های چپ بود که فعلاً استفاده بکنند و در این موج خیلی وسیع شرکت بکنند و سرموقع مقابله بکنند با آخوندها ، نظر شما راجع باین موضوع چه هست . آقای دکتر معتمدی : یک گزارش بسیار خوبی هست از گروه بررسی مسائل ایران ، آن گروه اندیشمندان در باره ائتلاف سرخ و سیاه . این حرکت دانشگاهی در این اواخر که من دیده بودم البته از نظر استادان ، اکثریتش یک موقعیت اکثریت خاکوشی را گرفتند و نگاه میکردند که چه دارد اتفاق میافتد ، آنهازی هم که به اصطلاح جنبه روشنفکری داشتند ، از آنوقتی که این حرف درآمد که دمکراتها سرکار آمده اند و کارترا مده بود به ایران و شایع شده بود که چراغ سبز نشان داده اند و شما میتوانید مخالفت بکنید ، اینها شروع کردند به یک پوزیسیون گرفتن حا لاصح یا غلط من نمیدارم ، میدانید که افکار عمومی را میشود به همه نسخه مسموم کرد . صحت خبر را صحه گزاری نمیشود کرد ولی شیوع این خبر را تا حد رسوخ در مفترها میشود باور کرد . آنها با این فکر افتادند که حالا که قضیه این نظرورا است و آنها این نظرور میگویند پس معلوم میشود که یک چیزی هست و یک عدد هم مخالفت میکردند سخت و در جلو بودند و از بجهه ها هم آنهازی که این نظرور جنبه بی دلیلی داشتند و جرات داشتند و یک حرفهایی میزدند تابع آن بودند . از بسیاری از آنها اگر می پرسیدید ، البته من که نپرسیدم و تماس زیادی نداشت از این نظر چون جز عده کمی که میدیدم و صحبت میکردیم ، با این نظر رسیدم که شما بحث دیالکتیک

نمیتوانستید با آنها داشته باشید ، تا یک مطلبی را میگفتیم درست مثل آن دلار چرک را میآورد جلو میگفت سیستم اینطور است و کراپشن است و فلانکس کجا سهم دارد و فلانکس اینطور است و هیچ نمیدانستند که چه میخواهند و این چه حرکتی است و آن به اصطلاح مس‌هیست ریسا ( Mass Hysteria ) وجود داشت و مریض بود درجهت یک تفکر وهمه در یک نقطه جمع شده بود در این ماههای آخر که اگر اعلیحضرت بروند ، همه مسائل حل میشود و مرکز اینجا است . این تفکری بود که در آنها ایجاد شده بود و نمیدانستند چرا ، حالا وقتی که زمان برگشت و از آنها سوال میکنید ، میگویند مانمیدانستیم و ما فکر میکردیم که وقتی اعلیحضرت بروند همه این سیستم میماند ، هر شب هم هایده و مهستی هم خواهند خواند و ما هم در آن کافه ها و رستورانها میرویم و همین مسافت‌ها را خواهیم رفت و همین در آمدنا را خواهیم داشت ولی نمیدانستیم ، و فکر میکردیم که آخوندها هیچوقت نمیتوانند بیایند سرکار و اینها را میشود سرشان شیره مالید و گذاشت کنار و مملکت لیبرالیزه میشود . به اینصورت یکعده هم بمن میگفتند که طرز تفکر ما اینست که باید لیبرالها بیایند سرکار باین صورت ، دسته های پیش راهم که برنا مههای بشان را میدانستید که آنها از هر موقعیت اجتماعی سعی میکنند برای هدف خودشان استفاده کنند . شما مومنهای چکسلواکی و مجارستان و لهستان و ممالک دیگر را به بینید ، همیشه از طریق لیبرالیزاپیون یک حکومت های به اصطلاح دمکرات‌تر آمدند و سوار برگرده شدن‌واین راهی است که همه رفته اند و با لاجبار اینها هم باید بروند و راه دیگری هم برای بقدرت رسیدن ندارند . اینها تفکر من است حا لا نمیدانم تا کجای آن صحیح است .

سؤال : در قالب رسالتی که در باره انقلاب نوشته شده ، حتی از طرف کسانی که به شاه فقید هم ارادت داشته اند و صمیمانه هم خدمت کردند راجع به آن سال آخر و بخصوص ششم‌ماه آخر حکومت شاه فقید ، مثل اینکه یک اتفاق نظری هست که قدرت تصمیم گیری و تمايله اینکه ایشان با بحران مقابله بکند تقریباً " این قدرت را از دست داده بود بنظر شما ، البته دلائلی گفتید و خیلی هم جالب بود ، بنظر شما این صحیح است یعنی اولاً " چنین چیزی اتفاق افتاد و در آن ششم‌ماه آخر حکومتش ، شاه آن ظرفیت که از قدرت سیاسی اش استفاده کند و بکار ببرد و جلوی بلوار بگیرد ، از دست داده بود . یا اینکه واقعاً " دیر شده بود که بتواند که اگر مثلاً " حکومت نظایر اعلام کرده بود ، آن حکومت را به زورو جبر و بهر قیمتی عملی بکند و جلوی مردم را بگیرد .

آقای دکتر معتمدی : الان قضاوت در این زمان خیلی راحت‌تر از آن وقتی است که اعلیحضرت در این بازی شطرنج در وسط قرار گرفته بودند . تمام حرکتهای لازم را به عقیده من آنوقت انجام داد و دهها تصمیم گرفتنده هر کدام تصمیم بزرگی بود و من در اینجا منظورم اینست که بگویم که دفاع از اعلیحضرت را خودشان درکتابشان

از خودشان فرمودند و کاملاً "روشن است و این دفاع فردی از شخص اعلیحضرت نیست دفاع ایدئولوژی است از ایده ایشان ، ایشان عقیده داشتند که بهیچوجه حاضر نیستند که خونریزی انجام بشود و ، در عقیده خودشان هم راسخ بودند و در مقابل دو حرکت قرار گرفته بودند با دانش اینکه این دو حرکت همانطور که قبل "گفتم یکی مربوط به خواستهای خارجی بود ، به چه نحوی ! به رحالت ایشان دیدند که آن خواسته ها براین قرار گرفته است که ایشان باید حرکت کنند ، اگر با آن خواسته بهنحوی می جنگید ، بنحو دیگری آنها یک ورق دیگری و بازی دیگری میکردند . این عقیده من است ، پس درنتیجه ایشان با آن چیزی که بعداً آقایان دیگر نوشتند مثل سولیوان ومثل دیگران که نوشه اند که ما هر روز شرفیاب میشیم و با سفیر انگلیس شرفیاب میشیم و ایشان مخالف بودند که اینظور بکنند ، یا برزینسکی اینظور میگفت ، یا فلانکس آنطور میگفت ، من با این نتیجه میرسم که اعلیحضرت در مقابل دو تصمیم قرار گرفته بودند ، ایستان و ایستادگی یعنی کشتوارو یا تسلیم شدن نسبت به واقعی که مردم خودشان بهوش بیایند و کار را بنحوی به یکنفر که فکر میکنند قبول مسئولیت میکنند و مملکت را اداره میکنند بسپارند تا به بینند اوضاع چه میشود . بین این دوراه اعلیحضرت راه دوم را انتخاب کردند . فرض کنید راه اول را انتخاب میکردند ، چون همه حرکات را انجام داده بودند جزا اینکه دولت نظا میش یک دولت نظا می محض نبود ، آدم نکشت به آنصورت که دلشان میخواست ، انجام نشد ، حالا فرض کنید اگر آنکاررا میکرد ، هزار - دوهزار - چند هزار نفر را میگرفت و دویست - سیصد تا کشته میشد ، حالا بعقیده شما این واقعه خاتمه پیدا میکرد ؟ فکر نمیکنم برای اینکه اصل دوم بیان من صحیح باشد ، این حرکت فایده نداشت و بعد اوائل دوران حکومت د مکراتها هم بود و فضای دیده نمیشد که آنها در بست در اختیار این تفکر باشند . الان ما حساب میکنیم در فضای فکری این حکومت امریکا ، این حکومت فعلی یا خانم تاچر که تفکرشان و مبنای تفکرشان یک کمی فرق دارد و ، حالا می بینیم در السال وادر و نیکاراگوئه و این فرق میکند که یک کسی یک چنین پوزیسیون قوی بگیرد ، باکسی که آنجا بگوید فلان و فلان حقوق بشر که حالا اینهمه اتفاقات پیش آمده واصله "حقوق بشر از بین رفته ولی آن موقع برای ۶۷ نفر سابق حقوق بشر بود و حالا برای هزاران نفر حقوق بشر نیست . این یک چیزی زیرش دارد ، حالا صحیح است یا غلط و اینکه حالا افکار عمومی این را اینظور قبول کرده ، حالا صحیح یا غلط ، پس این تفکر تا از مغز خارج نشود وایده جدیدی نیاید ، آن جای خودش هست و نمیدانم چطور نتیجه گیری بکنم حالا ، نمیدانم به چه نکته رسیده بودیم .

سؤال : به اینکه بنظر شما مرحوم شاه دوراه داشت . آقای دکتر معتمدی : بله ، از این دوراه این راه را انتخاب کرده و در حدود پانزده میلیون روز قبل از اینکه اعلیحضرت و علیا حضرت از تهران تشریف ببرند ، عده از روساء

دانشگاها و چندنفر از اساتید دانشگاه، شاید در حدود ۲۰ نفر بودیم توسط علیحضرت وقت خواستیم وحضور اعلیحضرت رسیدیم علیا حضرت هم تشریف داشتند، سرشب هم بود . سرشان هم خیلی شلوغ بود ، خدمتشان رسیدیم ، اظهار ادب کردیم گفتیم ماهمه فکر میکنیم که اگر اعلیحضرت تصمیمی گرفته اند که از اینجا تشریف ببرند ، خوب نیست و بدانند که همه مردم در پی ایشان هستند و تشریف داشته باشد ، اعلیحضرت فرمودند که چنین نظری فعلًا نیست ، آنوقت البته ، ولی اگر فکر میکنید که یک عده از جنوب شهر حرکت بکنند و بیایند بطرف کاخ نیاوران ، شما که در شمال شهر هستید چکار میکنید ، در خانه هایتان میمانید و در رامی بندید و منتظر هستید که قوای انتظامی مقابله بکند ، حالا اینها هم میایند دور کاخ و تظاهراتی میشود و ردوداولی میشود وکشتاری میشود و این چیزهاشی است که واقع خواهد شد ، درنتیجه باید راهی پیدا کنید که این عمل اتفاق نیافتد . و الا بصرف گفتن و بیان این موضوع که ما میدانیم که اکثریتی هستند و طلب اند که این سیستم سرجای خودش باشد .

ما آنروز که از خدمتشان برگشتم دیدیم که چقدر باید اعلیحضرت در موقعیت سخت قرار گرفته باشند که از یکطرف یکی از خواسته های قلبی ایشان این بوده که نبایستی خونریزی بشود ، از طرفی فکرشان این بود که مملکت از هم پاشیده نشود . هرچه که شما در مملکت صاحبانه باشید و فرض کنید که بزور هم یکجای را گرفته باشید ولی چون خودشما همه چیز را ساخته اید و درست کرده اید ، از این رو حاضر نیستید که خرابش کنید ، وقتی که میخواهید بدست کسی بدھید ، فکر میکنند که اقلاً بدست کسی بدھم که سالم باشد ، اصلاً ایشان دلشان نمیخواست چیزی خراب بشود و از بین بروд یک مطلب دیگر اینست که باید موشکافی بشود در باره کسالت اعلیحضرت . اعلیحضرت همایونی من نمیدانم تا قبل از آمدن بخارج ، از عمق کسالت خودشان خبر داشتند یانه ، اینراحتما " علیا حضرت بهتر میدانند که چه وقتی اعلیحضرت آگاه شدند از این مرض و یا از طبیبان معالج ایشان و بخصوص از پروفسور صفویان که در جریان کسالت اعلیحضرت بودند ، از اول و در تشخیص آن و معالجه اش بهمراه مرحوم علم آگاهی داشتند باید از ایشان اطلاعاتی کسب بشود و این پاسخ هم به مردم ایران باید داده بشود چون خیلی ها فکر میکنند که اعلیحضرت کاملاً " از عمق مرض خودش اطلاع داشته و این حربه را برای مردم بکار نبرده و بیان نکرده اند که من چنین کسالتی دارم و من فکر خاصی ندارم و دنیا اینطور است و مملکت مال شما است و من هم بزودی طور دیگری خواهم شد ، ایشان این نحوه مطلب را بنحوی بیان نکردند و من اطلاعاتی که دارم اینست که یا علیا حضرت و یا پروفسور صفویان این را کاملاً روش بکنند تا بقیه بحث های خاتمه دوران را شما برآحتی بتوانید انانالیز کنید چون خیلی هامی پرسند که اعلیحضرت که میدانست کسالتشان اینست و یکسال یا دوسال دیگر زنده نخواهند بود پس چرانیا مدند اینکار را بکنند در صورتیکه من فکر نمیکنم که اعلیحضرت از کنه کسالت خودشان در آن موقع بحران اطلاع داشتند ،

این را شما بپرسیم.

سؤال : ولی نظر خودجنا بعالی اینست که بعید است که در تابستان ۱۹۷۸ واقعاً "اطلاع داشتند که این یک بیماری نهائی است و چند سال بیشتر از عمر ایشان باقی نمانده است.

آقای دکتر معتمدی : این مرضی که من اطلاع دارم نمی‌باشد با این سرعت مسروجب وفات بشود و طول مدت‌ش هم آنقدر نبوده چون تحت درمان بودند و خیلی‌ها هستند که با این مرض تحت درمان اند و سال‌های سال هستند و البته خیلی‌ها هم ممکن است زودتر با این دوا فوت کنند و با بودن دوا هم مرض سریعتر بشود ولی امکاناتی که برای ایشان بوده در موقعی که در ایران تشریف داشتند یک وسیله دومی که خودشان گویا اطلاع نداشتند و نمیدانم و تا خیلی دیر وقت اطلاع نداشتند که مرضشان چیست، اما آن مرض را در این آخراها به ایشان گفته بودند که اینطور است و اینطور است و قابل معالجه است یا تحت معالجه ایم ولی چه موقع به ایشان گفتند که این مرض را دارند، اینرا من فکر می‌کنم که با ایستی مرکز بروند و مطالعه کند و من تقاضا می‌کنم که بخصوص از پروفسور صفویان، چون ایادی فوت کرده است و پروفسور صفویان زنده هستند و باید از وجود ایشان استفاده بشود، آنوقت میتوانیم خیلی از این مسائل را کیه مردم می‌گویند تشخیص بدھیم.

سؤال : استنباط من از صحبت‌های جنا بعالی اینست که این انقلاب یا بلوا یا شورش تقریباً "احترازنا پذیر بود یعنی در واقع کاری از حکومت و حتی آنها که سرکار بودند و میتوانستند انجام بدهند، بر نمی‌آمد یعنی شاید قسمت یا تقدیر را بود که یک چنین واقعه اتفاق بیفتند، آیا این صحیح است؟

آقای دکتر معتمدی : بسته با این است که شما کجا واقعه را در نظر بگیرید، فرض کنید که پس از رفتن مرحوم هویدا و آمدن آموزگار یا در خلال رفتن آموزگار و آمدن شریف‌اما می، و هریک برهمه از زمان یک معنای بخصوصی دارد. الان ما خیلی راحت‌تر میتوانیم بنشینیم اینجا و صحبت‌بکنیم. در ایران مازینگونه و قایع خیلی دیدیم که بهمین سختی بود مثلاً و قایع شهریور ۱۳۲۰ هم بهمین سختی بودواز آن‌گذشتم و واقایع دیگری در طول تاریخ زندگی ما واقع شده که از آن هم گذشتم. ولی وقتی که ما می‌بینیم، ومن هنوز نمیدانم، فلسفه آمدن هوازیز و صحبت‌هایی که با سران ارتش‌کرده حال آن چه وسیله بوده، این چیزها فی است که من در کتابها میخوانم و آقایان نوشته اند مثل کارت و برزینسکی و سولیوان واستمپل و هرکسی که نوشته است و من خوانده ام، اینها نمیتوانند فقط صرف این باشد که آمده ام بشما بگویم که ارتش را بهم نزنید، به کی گفته است که ارتش را بهم نزنید؟ با ایستی به اعلیحضرت بگوید که ارتش را بهم نزنید، آیا قدرت رانداشت، پس چرا، مگر اعلیحضرت میخواست ارتش را بهم بزند؟ یک چیزی در این میان هست، حالاً موقعیت زمانی ایجاب نمی‌کند که بگوید من نمیدانم و ما هیچگونه اطلاعی از انگلستان

نداریم و هرچه اطلاع تا حالا ما داریم ازگفته های اشخاصی است که در امریکا سرکار بوده اندولی از آرشیو سیاسی انگلیس و مسئولین امر در آنجا هیچ چیزی تا حال من ندیدم انتشار پیدا کرد و باشد تا بتوانم روی آن صحبت کنم . یکمقداری هم باید توجه به این نکات داشت و من فکر نمیکنم دولت انگلیس در خلیج فارس منافعی نداشته باشد و از این نظر برای حفظ منافعش آمادگی های خاصی باید داشته باشد ، حالا آمادگیش چه هست و چقدر است من نمیدانم . اما باستی این تکته را بگویم که شخص اعلیحضرت از تمام این نکات آگاه بود ، قطعاً "سؤال کرده بودند به یک وسیله ، یک وقتی . به دیپلوماسی کاملی وارد بودند ، وقتی سفیر انگلیس به اعلیحضرت مثلاً" فرض کنید بگوید که شما اگر در مقابل مردم پا فشاری کنید دولت فخیم من نمیتواند در مجلس از خودش دفاع بکند و یا از دولت شما ، این یعنی اینکه اینکار را نکنید ، اگر بکنید اینطور میشود یا وقتیکه رادیویی بی سی ، قبل از اینکه وزارت امور خارجه اعلام بکند ، اطلاع میدهد که ملکه انگلیس که قرار است بیاید خلیج فارس و بندر عباس و به حضور اعلیحضرت برسند و چون اوضاع ایران ، خراب است ، ناچار نخواهد آمد ، این خبر را که شما شب از رادیو بی بی سی گوش کنید تمام مردم درک میکنند که هنوز وزارت امور خارجه ایسلاند اعلامیه صادر نکرده است و اصلاً" نگفته است که ایشان می‌آید به اینجا تا اینکه نیامدنیش را اطلاع بدهد . این هم یک مطلبی است که یک معنای خاصی دارد . آنها که اهل سیاست قدیمی ایران هستند این جملاترا صحیح یا غلط برایش تفسیر درست میکنند ، آن تفسیر را مثلاً" یک تاجر پیش خودش حساب کرده و بازاری هم رفت و بدنبال این چند خبر ، حالا صحیح یا غلط را نمیدانم .

سؤال : آقای دکتر یک مطلب دیگر هم که در این تحقیقات و مصاحبه و آنچه که برخود میکنم اینست که در سالهای بین ۷۶ و ۷۸ یا سال آخر حکومت شاه فقید در رسانه های گروهی چیزی های سابق یا توده هایی که گویا توبه کرده بودند دولی شاید واقعاً "توبه نکرده بودند ، رخنه پیدا کرده بودند و اینها هم در تهییج افکار علیه رژیم و انتقاد از رژیم غیر مستقیم یا مستقیم نقش داشتند اطلاعات شما در این باره چه هست ؟

آقای دکتر معمتمدی : درباره این مطلب همه صحبت میکنند و من اتفاقاً "جزء پیوان" مشبیت سیستم سابق میگذارم که تمام افرادی که با سیستم مخالف بودند و فحش میدادند و یا فرض کنید که بر علیه زندگی شخصی اعلیحضرت هم حرکت کرده بودند ، خانواده آنها هم همچنین ، با این وصف بدون درنظر گرفتن تمام این اتفاقات ، چون لیاقتی داشتند و تخصصی داشتند ، آمدن و حوتی به جا هایی هم رسیدند اعم از اینکه با کسی آشنا بودند یا آشنا نبودند . من نمیتوانم راجع بخودم صحبت بکنم از وقتیکه مصدر امور شدیدم چه معاون وزارت بهداری و چه رئیس دانشگاه اصفهان و تهران یا وزیر علوم و یا مشاغل دیگر ، به من هیچ وقت فرد توصیه نشد ، یکنفر رانه مرحوم هویدا ، نه آقای

آموزگار، نه از طرف هیچکسی، فقط یکبار و لاحضرت فاطمه رئیس هیئت امناء دانشگاه اصفهان یک زنی از شوهرش که یک افسر بود و در جایی کشته شده بود، قانونی دارند در ارتش که بچه های یک نظامی کشته شده، امتیازاتی دارند در خیلی جاها، آن زن آمد پیش من که بچه اش را بگذارد در کودکستان دانشگاه، من گفتم که در کودکستان دانشگاه مقررات اینست که فقط بچه های دانشگاهیان باشند، و برای آنها درست شده و اگر یکی را از خارج قبول بکنیم، فرد اهم یکنفر دیگرمی آید و تعادل آئین نامه از بین میروند. آن زن گفت که چنین قانونی درموردا فسرا ن هست و شما باید بچه مرا قبول کنید، بعد چون او زن یکی از افسران بود رفت پیش و لاحضرت و لاحضرت فاطمه فرمودند که چنین چیزی است و شما این را قبول کنید، من بواسیله تلفن گفتم که اجازه بدھید وقتی که شما تشریف آور دیدا اینجا محبست کنیم، وقتیکه آمدند اینجا برای هیئت امناء. اولین حرفی که زدند این بود که کار آن زن چطور شد، گفتم کار خانم به یک بحوي است که اشکالات دارد وايشان گفتند که شما اسم بچه هایش را برای کودکستان بنویسید. من دیگر تنها جائی بود که در مقابل آن، نه نگفتم در ته دلم راضی باين موضوع بودم، این دستور هم آمد و مزید بر علت شد چون او زن یک افسری بود و میخواست بچه اش را آنچه بگذارد که تربیت بشود. و چون پدرنداشت تا تربیت بهتری بشود و این تنها توصیه بود که من در تما م طول زدیک به ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۸ پانزده سال خدمتم بمن شد و این فقط یک مورد بود و در سایر موارد هر کسی را خواستم خودم انتخاب کردم. البته باید بگوئیم که رئیس دانشگاه اصفهان را هم که بعد از من رئیس دانشگاه شد آنرا هم من خودم پیشنهاد کرده بودم و سوالی که شما کردید درموردنفوذ چی ها من هم افرادی را سرکار گذاشتند ام که چی بودند، فرض کنید که دونفر آنها را مثال میزنم: آقای دکتر شریعتمداری که در حکومت بازرگان شد وزیر، من رئیس دانشگاه اصفهان بودم وايشان سی سال خدمتش را کرده بودند و با یستی با زنشتند هم میشوند. دکتر کاظم زاده وزیر علوم بود بمن تلفن کرد که بیایم تهران که کار دارند من هم رفتم پهلوی ایشان و یکنفر هم از سازمان امنیت اینجا بود نمیدانم اسمش چه بود گفتند که ایشان از طرف سازمان امنیت اینجا معاون اندومیگویند در دانشگاه شما دونفر هستید که باعث ناراحتی میشوند و شما اینها را که مدت خدمتشان هم گذشته بازنشسته کنید و یا یک کار دیگر با آنها بدھید من گفتم کی هستند از جمله کسانی را که گفتند دکتر شریعتمداری بود.

سؤال: کدام شریعتمداری

آقای دکتر معتمدی: همین شریعتمداری که شد وزیر آموزش عالی در کابینه بازرگان یکی دیگر هم آقای دکتر دبیر بود که استاد پا تولوزیک بود یعنی استاد روانشناسی بود در دانشکده علوم تربیتی. من گفتم که به هر دونفر آنها احتیاج دارم و نمی توانم اینکار را بکنم، بعد منجر باین شد که من تضمین بسیم که اینها در

آنچه شلوغ نکنند . من برگشتم در اصفهان و آنها را صد اکردم با طاق خودم و با آنها صحبت کردم و گفتم که شما چنین وضعی را دارید و من تضمین شمارا کرده ام ، آنها قبول کردند که کاری نکنند ولی با زهم همین کارها را کردند و بعدهم وزیر شد ، و یکنفر دیگر را که از رفقای دیگر مابود ، ایشانرا رئیس دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران کردم و گرفتاری داشت برای استاد شدن ، او هم ترتیب کارش داده شد و شد وزیر آموزش و پرورش کا بینه آقای مهندس بازرگان . پس اینها با اینکه میگفتند با این صورت ، این آزادی را داشتند . البته فرد مسئول میباشد میباشد مسئولیت را قبول کند .

سؤال : ولی حالا که به عقب نگاه میکنیم ، خیال نمیکنید که این اشتباه بود و اینها در مقاماتی گذاشتند که شاید ، بیشتر میتوانستند تبلیغات علیه رژیم بکنند . آقای دکتر معتمدی : من فکر میکنم اتفاقاً "وقتیکه برگشتم همان شخص را کردم رئیس دانشکده و مسئولیت بیشتری به او دادم آن آقای دیگر را هم کردم رئیس گروه . عقیده من هم درست به موازات نظر اعلیحضرت بود در این زمینه . افرادی که مخالفت عقیدتی دارند ، خوب دارند ولی وقتی که کار فنی خودشان را بلدهستند و کارشان را بخوبی انجام میدهند دیگر بقیه مسائلشان خارج از این موضوع است . بشرط اینکه آن شخص حدود و نفوذ خودش را بداند چون ما داشتیم کسان دیگری را که حتماً آقای دکتر متینی ، اگر با ایشان صحبت بفرمائید سابقه راجع به دکتر شریعتی را میدانند و بشما اطلاعاتی میدهند که در کلاس درشن دکتر شریعتی بجای اینکه درس بددهد چیزهای دیگر میگفت ولی معلم های خوبی بودند و درس خواسته بود میدادند . سرکلاس درس و خارج اگر مطالبی داشتند ، من به آنها هم گفتم اگر اینها در خارج اتفاقاتی را موجب میشوند ، در داخل دانشگاه که من بودم و میدیدم .

سؤال : آقای دکتر یک سوال منطقی که در دنباله این صحبت پیش میآید اینست که شما هم گفتید که نظر شما هم این بوده که کسانی که اختلاف عقیده داشتند میباشد میباشد درستگاه وارد بشوند و اگر استعدادی داشتند بکار برده بشود . بنظر شما چه موجب شد که رژیم گذشته به اینها حتی اجازه محدود فعالیت سیاسی در یک چهارچوب معینی نداد . یعنی اول صحبت میکردیم یک حزبی ، یعنی چه ؟ یعنی اینکه گروههای مخالف حق فعالیت ندارند و من میدانم که چند بار اشاره شده با این مطلب بعنوان یکی از اشتباهات ، بنظر شما این ناشی از این بودکه رژیم اطمینان کافی بخودش نداشت که اگر اجازه بددهد ، فرض بفرمائید که یک حزب دمکرات چپ ، و عرض نمیکنم حزب کمونیست ، که بخواهد رژیم را ساقط بکند ، که مثلًاً آزادانه فعالیتی داشته باشد و روزنامه داشته باشد حتی در انتخاباتی که مسلم است که اکثریتش هم حزب رستاخیز خواهد بود ، شرکتی بکند . اولاً دلیل اینکار بنظر شما چه بود ، ثانیاً اگر اینکار میشد ، میتوانست لااقل این جریانات را به عقب بیندازد .

آقای دکتر معتمدی : منظور شما در رژیم قطعاً همان سیستم است . البته حالا که

نگاه میکنیم انانالیز مطلب خیلی آسانتر است و آدم فکر میکنده در یک مملکت چند حزبی در سیستمی که ما داشتیم یعنی در سیستم مشروطیت ما ، چند حزب آزاد باشد و یک یادو حزب را زدا خل تقویت و هدایت بکنند ، مخالفت آنها دیگر جزا ینکه اثربخشی را اهل کننده برایشان داشته باشد اثر دیگری نخواهد داشت ولی باز هم ممکن است که یک موومانی ( Movement ) در داخلش پیدا شود و آن اقلیت بشود اکثریت . صحیح همانست ، در جامعه که تفکران ، من فکر نمیکنم جامعه ایرانی یعنی کل جامعه ایرانی ، شما من نمیدانم چقدر در روستاها و شهرهای کوچک ایران بوده اید چون تمام حرفهایی که من و شما بعنوان انتلکتوئل میزنیم ، در شهرهای کوچک که برسیم بازی سیاسی در آنجاها یک چیز دیگر است و بازی سیاسی در آنجاها بازی قدرت است . مردم طرفدار راه قدرت اند و هر کسی را که فرماندار گفت انتخاب بشود مردم خودشان میروند و میدانند که باید اینکار را بکنند . حالا اگر دیدند که فرماندار ضعیف است و رئیس حزب توده در آنجاقویت ر است ، عقب او میروند ولی خوب سیستم آن بالا همه رانگاه میدارند و آنها منافع محلی خودشان را در نظر میگیرند . ما بازی دمکراسی میخواستیم بکنیم ، بازی دمکراسی هم عملی نیست مگر اینکه حقیقت ، من نمیدانم چون اطلاعات آماری و سنجدش افکاری نداریم و کسی هم نرفته ، و هر بحثی هم که میکنیم بحث مقایسه است با ممالک سوکالد دمکراتیک ( So called Democratic ) .

سئوال : صحبت بنده اینجا بود که شما رئیس دوکنگره حزب رستاخیز بودید ، آیا هیچ وقت این فکروا یده مطرح نمیشد که به مخالفین یعنی آنها که انتقاد میکنند دولی بدنبال سقوط رژیم نیستند یک اجازه فعالیت محدودی داده بشود مثلًا " همانطور که عرض کردم روزنا مه داشته باشند و نه بصورت ساختگی باکه بصورت اصیل و صحبت من این بود دوباره که اگر اینکار نشد علت این بود که رژیم میترسید که کار از کنترل خارج بشود یا اینکه رژیم آنقدر اعتماد داشت که همه چیز در جریان مثبتی است و احتیاجی به اینکار نیست .

آقای معتمدی : والله من این مطلب را نمیتوانم اظهار نظر بکنم چون نمیدانم آنچه که بعنوان رژیم مینامید ، یک شورائی بنام شورای افکار عمومی و امنیت و از این چیزها داشته است که از داخل آن مثلًا " بگویند که باید فلان کار را آزاد کرد یا نکرد ، فکر میکنم دروزارت اطلاعات یک چنین چیزهایی بوده و من مالح نیستم که در این زمینه بتوانم اظهار نظر بکنم ولی از نظر یک فرد به املاح انتلکتوئل و در جریان ، همیشه درگروه تحصیلکرده ها این عقیده را دارم که هرچه بیشتر نوشته شود و هر کس هرچه که دارید بگوید چنته اش حالی میشود . چون هیچکس مثلًا " بیشتر از یک کتاب ۱۰۰ صفحه مطلب تازه ندارد و اصلاً " مطلب تازه وجود ندارد و مطالب را بصورت ارتیکولاسیونهای ( Articulations ) مختلف تحويل مردم میدهند با جمله پردازیهای خاصی . درنتیجه هرچه بیشتر آزاد

بگذارند از این نظر خیلی راحت‌تر است متن‌بی تقویت‌آزادی را از طریق دادگستری قوی باید انجام داد . دادگستری قوی هم ایمان در افراد قاضی است که وقتیکه میخواهد رای بددهد بداند رای میدهد و قادر باشند موضوع است . اینها یک سیکل ویسیو (Viscious circle) است اگر یکی باشد یکی نباشد نمی‌شود شما آزادی مطلق میخواهید بدھید بنده البته مخالف نیستم ، مطلق و مطلق بدھید ولی اگر دادگستری این کار نکند !! دادگستری اگر خیلی قوی باشد ، فرض کنید فلان سیستم ناصحیح باشد نمیدانم ، اینست که اگر الان که نگاه می‌کنم مثلًا "دراواخر دوران کابینه مرحوم هویدا ، در خود کابینه هویدا اگر ترتیبی میدانند و عوض اینکه یک حزبی کردند فرض کنید . چند حزبی می‌کردند . یا فرض کنید بعدکه کابینه آقای دکتر آموزگار تشریف آوردنده ، دیدند که یک قسمت مانده با اسم رستاخیز وحزبهای دیگر م دو - سه تا سردر آوردنده ممکن بود در طول زمان سال ۷۶ و ۷۷ بتواند مطلب را به جایی برساند که در ۷۸ باین نتیجه دیرتر برسد ، آنوقت هم با ز حرف من اینست که اگر قرار براین بود که این عمل واقع بشود بازهم از راه دیگر می‌کردند . در این هفت‌هشت‌ماه آخر دیگر مطلبی نبود که گفته نشده باشد . هر کس را به هر بدنامی و پا خوش نامی می‌توانستند اینها تبدیل کنند ، شما نمیدانم که در ایران تشریف داشتید یا نه ، دیگر مطلبی نبود که گفته نشده باشد هر کس هر مطلبی را می‌خواست مینوشت در روزنامه هم می‌خوانندند . همه روزنامه ها هم در می‌آید پس در نتیجه اگر در این چند‌ماه آخر می‌شد با این آزادی ها جلو را گرفت ؟ اینرا نمیدانم ، جلو را نمی‌شد گرفت ، همیشه تمرين دمکراسی خورده خورده صحیح است ، من مصاحبه اعلیحضرت را خواندم ، رضا شاه دوم را یک جمله داشت که خیلی خوشم آمد . جمله این بود که دمکراسی و آزادی مثل چائی لیپتون نیست که اگر در آب بگذارید ، همه یکدفعه رنگ بگیرد ، زمان می‌خواهد ، البته یک مثال زنده است که شما هم نمی‌توانید کسی را که آمده در اروپا و امریکا یا در کشورهای اسلامی و عربی و درجه اجتہاد یا دکترا دارد و در نتیجه دارای فکر بازی است ، اینرا با یک مرد عادی یکجا بگذارید ، اینها هر کدام سطح فکرشان فرق دارد .

سؤال : پس بازهم من این نتیجه را می‌گیرم که شما تقریباً "این بلوارا اجتناب ناپذیر میدانید و می‌گوئید که اگرحتی آن آزادیها هم که بود مثل یک دیگر فشاری که اگر هم یک جایی را باز می‌گذاشتید که این بخار خارج بشود ، به حال این تحول می‌شد و این انفجار می‌شد .